

بازگشت به صفحه اصلی

نیشته ی : سلیمان راوش

ابوبکر محمد بن زکریای رازی ستاره یی بر ستاویز سپهر خرد

در یازده سده پیش از امروز در نگارستان تاریخ کشور مان نگارهء ابرمردی را می نگاریم که از سنتیخ فرازین خرد بر هرچه پستی و نامردمی و پلشتی است نفیر نفرین می فرستد، و در پی رهایی بندیان از مگاک اهریمنان آدم رو است، تا زندانیان همزاد خویش را به فرازینه های فرزانگی فرابخواند.

سخن از ابرمردی درمانگر، فیلسوف و نابغهء علوم در سدهء چهارم هجری، ابوبکر محمد بن زکریای بن یحیی الرازی است.

رازی در دوره سامانیان بلخی می زیسته است، دوره هائیکه به حق پس از سیصد سال قتال و تمدن ویرانی و علم زدایی و عالم بدار آویزی از سوی متجاوزین عرب مجال زیستن فراهم آمد و زمینه اندیشیدن و بیان اندیشه ها پیدا گشت.

پیش از آنکه به پای عروس خرد رازی زانو بزینیم و از عطر گلهای دامانش مشام جان و تن را فرحت بیخشیم لازم می آید تا از زمان و مکان حجله ایکه در آن عروس خرد او به آرایش نشست و قامت از دریچه آن حجله بیرون آورد تا از جام زرینه زاد برای گمراهان به ماتم نشست و اسیران تشنه کام آب زندگی بنوشاند و راهیان نا سگالیده دهلیزهای تنگ و تاریک را که به مقصود رسیدن به نشاط ستان جادویی، بسوی خموش ستان معاد براه کشانده شده بودند، چراغ بدست بدهد و راه بنمایاند، سخن بگوییم.

محمد بن زکریاء رازی در شهر (ری) از توابع شاهان سامانی بلخی در سنه 251 هـ بدنیا آمده است.

دوره سامانیان بلخی در ویرانه بخون آلوده سیصد ساله تاریخ کشور ما پس از تجاوز سوسه یان ویرانگر عرب، بنا بلندی که بر برجهای فر آن درفش خرد و ادب خسروانی افراشته و در حال برافراشتن بود، تا آنکه با تبر غلام پارگان مستعر به غزنویان ویران گشت.

در بارهء سامانیان بلخی و درخشندگی های این دوره می نویسند: "... جد این سلسله سامان خدا در عهد امویان بر بلخ تسلط داشت... سامان خدا در آغاز امر آئین زرتشتی داشت" (1)

سرزمین بلخ را در آن زمان ایرانیان می گفتند و کلمه ایرانی در تواریخ دلالت به قوم آریایی ها دارد و منظور آن از حدود جغرافیایی امروزمین کشور فارس آن روزگار که در سال 1314 شمسی مطابق او دسامبر 1935 عیسوی نام ایران بر خود گذاشت نیست.

مرتضی راوندی در تاریخ اجتماعی ایران مینویسد: "... سلاطین سامانی در دوران قدرت خود بسیاری از اداب و رسوم دیرین ایرانیان را، (آریایی ها) که در خراسان و ماورالنهر باقی مانده بود، بار دیگر احیاء کردند به زبان فارسی و نظم و نثر علاقهء فراوان نشان دادند و کتب گرانبها و

سودمندی نظیر تاریخ طبری و کلیله و دمنه عبدالله بن المقفع به دستور آنان ترجمه شد. علاوه بر این، سران حکومت با آزاد منشی و تسامح به ملل و مذاهب مختلف می نگرستند: چنانکه در دربار آنان پیروان ادیان و مذاهب با آزادی زندگی و کار می کردند و هیچکس در دوران سامانیان با تضییقاتی که در دوره غزنویان و سلجوقیان پدید آمد روبرو نگردید و این روش آزاد منشانه سران سامانی به رواج علم و ادب، فلسفه در آن روزگار کمک شایانی کرد (2) با این وصف دوران سامانیان بلخی را در تاریخ سیاسی اجتماعی و ادبی افغانستان می توان دوران استحاله به اصل یعنی بازگشت به کیش و فلسفه و علوم غیر عربی بشمار آورد و دوران احیایی عقل و اختیار بر جهل و جبر نامید.

در جو بازیابی فرصت ها در این دوران است که موج غریبانه دریای خرد می خروشد تا ضلالت سه سده قبل را از پیکره ی زخمین و بخون آلوده عروس فرتاریخ سرزمین ما بزداید و از نو در انارستان سوده و پژمرده هویت ملی و فرهنگی و آیینی ما درخت گشن سبز گرداند. آری همینکه امکان گشایش پنجره بسوی نور فرا دست می آید، تک آوران فروزینه زاد و فروزشگر ما بیدریغ فرا می آیند و هرگونه مصلحتی را در افشای پلشت اندیشان آنروزگار و نکوبیدن مشیت بر تارک اهریمنان وحی آور غارت فرهنگ و کیش و هویت سرزمین ما گناه نابخشودنی میداند. از کسانیکه در این دوره درخشان از تاریخ کشور ما سرفرازانه زیسته اند و رسالت‌مندان در برابر تاریخ عمل نموده اند بیشتر از صدها شاعر و محقق و فیلسوف و خردمندان بسیار دیگر را در سایر عرصه های علم و دانش می توان نام برد که یکی از جمله صد ها تن حضرت زکریای رازی است. زکریا رازی در میان صدها دانشمند روزگار خویش سرآمد صراحت کلام و بیان بشمار می آمد. تفاوت رازی با دیگران تفاوت شهاب و شمع را داشت. دیگران برای روشن کردن و گفتن حقیقت، به اشاره به حقیقت اکتفا می نمودند، و آن اشارت را نیز در حاشیه و کناره با پوشش های مروج فکری سعی می نمودند به عمل بیاورند. اما رازی مانند شهابی بر حقیقت می تابید و برهنه آنرا به نمایش می آورد و بیان می نمود. همین تابش ضلال سوز او باعث گردیده بود که چشمان عده ای را که جز به ظلمت نمی نگرستند خیره نماید و بدرد آورد. با آنهم تا زمانیکه ستاره عمر رازی می درخشید (دیوانگان امت) نتوانستند در برابر آن بایستند و ایرادی ابراز نمایند، تنها پس از آنکه رازی به جاودانگی می پیوندد، متعصبین و قشریون جرأت اعتراض می یابند.

تأثیر و تصویر بینش و خرد زکریای رازی، به همان پیمانه که بر تفکر و جهان بینی ستاوندنشینی دیگری عقل و خرد منصور حلاج به روشنی مشاهده میشود، به همان مقدار در عرصه فلسفه و جهان بینی نقش و تأثیر ابوالحسن احمد ابن راوندی در تفکر فلسفه زکریای رازی ملاحظه می گردد. از ملاقات این دو ابرمرد دانش و بینش در مأخذ که در دسترس این فقیر قرار داشته چیزی گفته نشده است. اما آنچه مسلم می نماید اینست که حضرت زکریای رازی از افاضه ابو زید بن سهل البلخی بی بهره نبوده است. ابو زید بلخی یکی از نام آوران علوم عقلیه و جغرافیا در عصر سامانیان به شمار می آید که بنا بر تشویق و انعامات ابو عبدالله محمد بن احمد الجیهانی یکی از وزرای اهل سامانیان که خود از دانشمندان بنام عصر بشمار می آمد و گفته شده که به تئویت متمایل بوده، به خلق آثار فلسفی و جغرافیا مبادرت نموده است، اما دعوت الجیهانی را ابوزید به بخارا نپذیرفته، بلخ را ترک نکرده است.

با این حال به نظر می آید که زکریای رازی مدتی را در بلخ گذشتانده باشد. زیرا بلخ و بخارا از جمله مراکز بهم پیوسته و مهم آن روزگار به شمار می آمد. تنها در مورد بخارا می نویسند: "... ابوعلی سینا که دوران کودکی خود را در پایان فرمانروایی سامانیان در بخارا گذرانید مینویسد. (که بازار کتابفروشان بخارا بی نظیر بود... احتمالاً اغلب کتابفروشان آن دوره افراد باسوادی بودند، دکاکین آنها مرکز تجمع شعرا، فلاسفه، اطباء، منجمین، و افراد دیگری بود که برای بحث در آنجا گرد می آمدند.) شایسته است اینجا ترجمه عبارت را از کتاب یتیمه الدهر ثعالی که بار ها در کتب دیگر نقل شده است بیاوریم: (بخارا در دولت آل سامان بمثابه مجد و کعبه ملک و مجمع افراد زمان و مطلع نجوم ادباء ارض و موسم فضلاء دهر بود. سپس از قول پدر ابوجفر می نویسد که بخارا مرکز علما و دانشمندان بود و گمان نکنم با گذشت ایام، اجتماعی متشکل از افرادی نظیر آنان توان دید، و چنین نیز

شد، زیرا پس از آن چشم من هرگز به جمال چنان جمعی روشن نگردید. گوهر دربار سامانیان، رودکی و بزرگترین شخصیتی که در این محیط رشد و تکامل یافت فردوسی طوسی بود که اکثر محققان از جمله (فرای) یادآور شده است، شاهنامه در واقع برای امرای سامانی سروده شده بود، اما پیش از آن که فردوسی نظم شاهنامه را به پایان برساند سلطنت سامانیان منقرض شد... " 3 همانگونه که گفته شد دوران پرشکوه سامانیان برخلاف امارت طاهریان و صفاریان که تحصیلدار مخارج عرب و تحمیل کننده دین و فرهنگ ایشان در خراسان بشمار می رفتند این دوره برای مردم خراسان زمان و فرصت استحاله به اصل فروخرد نیایی شان بود. و کمتر شخصیتی را در این دوره می توان سراغ گرفت که مانند زکریای رازی نه گفته باشد: (ادیان و مذاهب علت اساسی جنگ ها و مخالفت با اندیشه های فلسفی و تحقیقات علمی هستند. کتابهاییکه بنام مقدس آسمانی معروف اند، کتب خالی از ارزش و اعتبار اند و آثار کسانی از قدما مانند افلاتون و ارسطو و سقراط خدمت مهم تر و مفید تری به بشر کرده است. » (4)

این نکته قابل ذکر است که زکریای رازی اولین ستیزشگر علیه تفکرات خرد ستیز و ظلمانی نیست، پیکار های فرهنگی علیه ظلمت و ظلمت اندیشی ریشه در مبدا و خاستگاه موازی با ظهور اسلام در جزیرت العرب دارد. و مردمان بزرگی بوده اند که علیه گسترش ایقان به تفکر خشونت و ترفند با سلاح خرد و منطق جانبازی نموده اند که اشارات زیاد از این راد مردان در تواریخ بعمل آمده است. نخستین کسیکه در دوران بنی امیه بحیث روشنفکر به امر خلیفه هشام و بدست خلدالقسی کشته شد جعد بن درهم است و یا مثلا در دوران خلافت عباسیان می توان از ابوشاکر، ابن ابی العوجا، صالح بن عبدالقدوس از اهل بصره، ابو عیسی وراق نام برد. چنانکه (در شرح حال ابو عیسی می نویسند که: ابو عیسی از مولفینی است که از یکسو در تایید مذهب مانوی و ثنویه کتاب می نوشته و از طرفی به شیعه اظهار تمایل می نموده و از بعضی عقاید ایشان دفاع می کرده است. معتزله می گفتند که ابو عیسی وراق در عین اینکه از امامت امیر (علی ع) دفاع می کرده در خلوت می گفته که: من به یاری کسی دچار شده ام که از تمام مردم بیشتر مرتکب قتل شده است و من از او بیشتر از هرکس تنفر دارم. بر علاوه معتزله می گفته که ابو عیسی چون مانوی بوده قتل هیچ چیز و تلف کردن موجودات حیه را جایز نمی شمرده است. از مولفات وراق از همه مشهور تر کتاب مقالات اوست.) همچنان می توان از ابوحفص حداد نیشاپوری و بسیار کسان دیگر نام برد. اما بیشتر از همه همانگونه که یاد شد نفوذ بینش و فلسفه احمد بن یحیی راوندی را به وضاحت در تفکرات فلسفی و اندیشه های رازی در میابیم. پیش از پرداختن به اندیشه های رازی بی فایده نیست نخست راوندی را بنشناسیم.

به قول مرتضی راوندی، ابوالحسن احمد بن یحیی اهل راوند از روستا های کاشان، متولد در حدود 205 هـ و متوفی به سال 298 میباشد. (5)

ابن راوندی را در تواریخ نوشته شده به وسیله اعراب و یا مسلمانان متعربه (زندیق) میخوانند. مرتضی راوندی دانشمند ایرانی در مورد کلمه زندیق و چگونگی کاربرد آن در تاریخ اسلام و غیراسلام و هم در باره احمد بن راوندی می نویسد: « کلمه زندیق و زندقه در تاریخ اسلام و ایران بسیار دیده می شود و همراه با آن خاطره های تلخ، و ناگواری همچون طرد و نابود کردن دانشمندان، سوختن کتاب های علمی و بستن مراکز دانش به یاد می آید، ما نخست در باره اصل این کلمه و موارد استعمال آن و سپس در باره ابن راوندی که به این عنوان ملقب و موصوف شده است سخن می رانیم. برخی از لغت نویسان عرب نوشته اند زندیق معرب زن دین (ای دین المرأة) است... بعضی دیگر گفته اند معرب (زند) می باشد یعنی کسی که منسوب به (زند) است و زند را برخی کتاب مانی (ابن اثیر) و برخی دیگر کتاب (مزدک) دانسته اند... در تاریخ به مردان بسیاری برخورد می کنیم که متهم به زندقه و الحاد بوده اند، از آنجمله عبدالله بن مقفع، که می نویسند باب برزویه را از خود، بر کلیله و دمنه افزود تا خلق را با فکر فلسفی آشنا و عقیده مردم را به اسلام سست کند. ابن ندیم در کتاب (الفهرست) از عده ای نام برده که به ظاهر مسلمان، ولی در باطن زندیق بوده اند و در همانجا گوید: "برخی گفته اند که برمکیان نیز به جز محمد بن خالد بن برمک از زنداقه بوده اند... اگر صفحات تاریخ را روق بزیم موارد بسیاری را می یابیم که از فیلسوفان و اهل منطق به زشتی

یاد شده و به فلسفه و منطق، کفر و زندقه اطلاق کرده اند. سیوطی رساله ای دارد بنام (القول المشرق فی تحریم الاشتغال بالمنطق) و در آنجا منطق و فلسفه را با زندقه برابر می داند و همو در کتاب (بغیة الوعاة) که در شرح حال صوفیان و نحویان و لغویان است از ادیبانی که آشنا به فلسفه و منطق بوده اند به زشتی یاد می کند، و شگفت نیست که می بینیم جملهء (من تمنطق تزندق) از کثرت شیوع جز امثال سائره گردیده است... حتی اشکال هندسی و دوایر فلکی دایره های عروضی هم کفر و زندقه به شمار آمده است.

مفهوم زندقه و زندیق یک امر ثابتی نبوده بلکه در زمان ها و مکان های مختلف مفهوم آن تغییر می کرده، نه تنها مانویان و مزدکیان و فیلسوفان و منطقیان زندیق خوانده شده اند بلکه روافض و اهل اعتزال نیز از این نسبت بی بهره نمانده و گاه گاه چنین عنوان یافته اند. « 6

این نکته قابل ذکر است که بر مبنای خرد ستیزی دکانداران و سالوسان شریعت که در پناه شمشیر خون چکان امیرالمومنین ها فتوای بدار آویختن و یا سربریدن هر خرد اندیش و نابودی خود را صادر می نمودند و جامعه را در ژرفای ضلالت می کشانیدند در اثر همین ظلم ضلالت بود که حتی امروز هم در هزاره سوم دانایان و فرزندگان عرصه بیان حقیقت از سوی مضله های جامعه ما نه تنها زندیق بل در پهلوی آن خنزیر علاوه می دارند که این امر موخذ هزار و چهارصد سال عقب ماندگی جامعه را آشکار می گرداند. باوجودیکه در هر یک از دوره های تاریخ سعی بعمل آمده که جامعه از ضلالت و افلاس علم و دانش نجات یافته به غنایی معنوی نایل آیند. مثلا همین راوندی پیش از ابوبکر رازی کتب زیاد نوشته کرده است. چنانچه او (... کتاب التاج) را در رد بر موحدان و (بحث الحکمت) را در تایید مثنویت (و الدامغ) در رد بر قرآن و (الفرید) در رد بر انبیا تالیف کرد و کتاب (الطبیاع) و (الزمرد) و (الامات) نیز از او می باشد.

او در کتاب زمرد (شریعت شریفه را ابطال و نبوت را تحقیر نموده است). در این کتاب گفته است

ما در سخنان اکثم صیفی می توانیم بهتر از (انااعطینا ک الکوثر) بیابیم... و در کتاب (الدامغ) گفته : الله که همچون دشمنی خشمگین دارویی جز کشتن برای او نیست پس چه نیازی به کتاب و رسول دارد .

الموید فی الدین در مجلس های 517 تا 522 برخی از گفته های ابن راوندی را در کتاب الزمرد نقل می کند که گفته است : (عقل از بزرگترین نعمت های خداوند است بر بندگانش ، اگر فرستاده خدا مورد تحسین و تقبیح عقل را تاکید می کند ، پس اجابت دعوت او مفید واقع نخواهد بود و اگر به خلاف عقل حکم صادر میکند نبوت او قابل قبول نیست).

در مجلس 518 از قول ابن راوندی می خوانیم : (پیغمبر کار هایی را به مردم دستور داده که با عقل منافات و منافرت دارد ، مانند نماز و غسل جنابت و رمی جمره و طواف گرد خانه ای که نه می بیند و نه می شنود و دویدن میان دو کوهی که سود و زیانی ندارد. این ها همه چیز هایی است که عقل آنرا صواب نمی شمارد ، زیرا چه فرق است میان خانه کعبه با دیگر خانه ها که فقط در آنجا باید طواف کرد.

همچنین ابن راوندی گفته است که جسد آدمی است که احساس می کند و روح عرضی است که باطل شده و از بین رفته است.) 7

گرچه از دیدار و آشنایی رواندی با ابوبکر بن زکریای رازی اشاره در جایی پیدا نیست، اما یک جوهری اندیشه و بینش شان نشانه از رابطه های ملموس شان از طریق کتابهای گرانسنگ شان مینماید.

اما چیزی که زکریای رازی را بر ستاوند بلند تر از صدرنشینان و فرزندگان همروزگارش در عرصه بیان منطق فلسفی و منطق عقل قرار میدهد اینست که او در کارگاه دانش طب کیمیا می اندیشید و همراه با این دو علم مثبت به عمق گشایش راز های فلسفی پدیده های طبیعی و اجتماعی می پرداخت و بر مبنای آن رد مجاهل می نمود. زکریای رازی را کاشف گوگرد، الکل و بعضی اسید های دیگر دانسته می نویسند: «... رازی با انکار خرافات و تفسیر باطنی اشیاء جنبه های رمزی کیمیا را نیز حذف کرده و از آن علمی بر جای گذاشته است که تنها با خواص خارجی اشیاء کار دارد و این همان عمل شیمی است.» (کتاب الاسرار) رازی در واقع کتاب شیمی است که با مصطلحات

کیمیا، بیان شده است، در این کتاب ذکر فرایندها و آزمایشهایی از شیمی آمده که خود رازی آنها را انجام داده است که می توان کوشش های او را با اشکال معادل آن اعمال، در شیمی جدید، همچون تقطیر و تکلیس و تبلور و غیره مطابق دانست. 8

اما از لحاظ فلسفه و جهان بینی و اندیشه، رازی را می توان از اصحاب هیولی شمرد. علی میر فطروس دانشمند ایرانی زکریای رازی را - یکی از مبارزان راستین تفکر علمی دانسته می نویسد: « رازی را میتوان پیشوای (پوزیتیوریسم) دانست، او نخستین کسی بود که قبل از (بیکن) به اهمیت تجربه و مشاهده در علوم پی برد.

از نظر فلسفی او را می توان جزو (ماده گرایان مکانیستی) به شمار آورد، در عقاید او عناصری از فلسفه (دمکریت) و (اپیکور) را می توان یافت. او جهان را مرکب از پنج (هیولی) (ماده قدیم) می دانست و معتقد بود (هیولی) دارای اجزای بسیط و با بعد هستند. (رازی) در کتاب (فی المدة فی الزمان و فی الخلا و الملا و هی امکان) می گوید: " عقل نمی پذیرد که ماده و مکان آن، ناگهان - بدون اینکه سابقاً ماده یا مکان موجود باشد، به وجود آید چون همیشه هر چیز از چیز دیگری به وجود می آید و ابداع (خلق) محال است". او در کتابی که در باره (هیولی) (ماده قدیم) نوشته تأکید می کند که: " جسم را حرکتی است ذاتی." 9

داکتر ذیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران مینویسد: «اهمیت رازی در فلسفه بیشتر از آن جهت است که او خلاف بسیاری از معاصران خود در فلسفه عقاید خاصی که غالباً مخالف با آراء ارسطو بود، داشته است. قاضی صاعد اندلسی میگوید: "جماعتی از متاخران کتبی بر مذهب فیثاغورث و پیروان او نگاشته و در آنها فلسفه طبیعی قدیم را تأیید کرده اند و از کسانی که در این باب تألیف دارد ابوبکر محمد بن زکریای الرازی است که از رأی اسطاطالیس شدیداً منحرف بود و او را به سبب جدا شدن از غالب آراء معلم خود افلاطون و دیگر فلسفه مقدم بر او را عیب می کرد و می پنداشت که او فلسفه را تباه کرده و بسیاری از اصول آنرا تغییر داده است." ابوریحان بیرونی می گوید: "من کتاب محمد بن زکریای الرازی را در علم الهی خوانده ام و او در آن تحت تاثیر کتاب هایی مدنی و خاصه کتاب او موسوم به سفر الاسرار است." 10

در اینجا لازم می آید پیش از آنکه نظریات فلسفی و عقیدتی زکریای رازی را بازگویم، روی قول ابوریحان بیرونی مبنی بر وجود عناصر مانویت در کالبد اندیشه رازی مکتف گردد.

بنا بر روایت اکثر از پژوهشگران شرقی و غربی و مورخین مسلمان، آئین مانی مجموعه و ترکیبی بود از همه ادیان روزگارش، او از بودا و حضرت زرتشت به نیکی یاد می کند، تنها شریعت موسی را رد مینماید، کا با رد این شریعت از سوی مانی میتوان گفت که یکی از باعث های که اسلامیت ها نیز هر دانشمند و خردمندی را که خواستند تکفیر نمایند، آنرا زندیق و پیرو مانی عنوان میکردند. در باب این روایت رجوع شود به کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام اثر داکتر عبدالحسین زرین کوب. در همین موخذ نوشته شده است که: « در واقع اصل ثنویت را مانی از زرتشت گرفت و از تعلیم بودا در امر اخلاق و نصوک نکته ها آموخت و آنها را با تعلیم عیسوی و گنوسی درآویخت و همین نکته سبب رواج دین او در دنیای آن روز شد آئین مانی دیانتی است مبتنی بر ثنویت و مبشر به نجات» 11

اتکا بر اصل ثنویت یکی از هنجار های خردزاد همه ادیان به جز ادیان سامی و یا توحیدی می باشد. در ادیان سامی یا توحیدی مبدأ خیر و شر و نور و ظلمت یکی است، چنین یک مبدأ واحد و متضادالعمل را حتی در قرون پسین اندیشمندان اسلامی هم به باد انتقاد گرفتند، که بهر حال موجب بستن پای شان به زنجیر تکفیر متعصبین دین هم گردیده و جان های خود را در راه بیان حقیقت از دست داده اند، مثلا عین القضاة همدانی با رنگ اسلامی به نوع منطقی بودن تفکر ثنویت را بازگوی می کند، و این نظر یحیی بن بشیر نهاوندی را که عقیده ثنویان را بیان نموده میگوید: "نمی شود که از اصل واحد دو رشته چیز های مختلف پیدا شده باشد هم چنان که از آتش سرد کردن و گرم کردن نیاید..." 12 در این مثل موضوع را چنین واضح می سازد: (حکمت آن باشد که هرچه است و بود و شاید بودن نشایستی که با خلاف آن بودی، سپیدی بی سیاهی نشایستی، و آسمان بی زمین لایق نبود، جوهر بی عرض مصور نشدی) 13

هم چنان عزیزالدین نسفی (نخشب) یکی از عارفان نامی قرن هفتم هجری افغانستان در کتاب انسان الکامل بر صحت اندیشه دوگانگی معتقد بوده می نویسد: "ری درویش عالم دو چیز است: نور و ظلمت، یعنی دریای نور است و دریای ظلمت، این دو دریا در یک دیگر درآمیخته است، نور را از ظلمت جدا باید کرد.

ای درویش، انسان کامل این اکسیر را به کمال رسانید و این نور را تمام از ظلمت جدا گردانید، از آن جهت آن نور که هیچ جای خود را کماهی ندانست و ندید و در انسان کامل خود را کماهی دید. ای درویش، این نور را از ظلمت بکلی جدا نتوان کردن، که نور بی ظلمت نتواند بود و ظلمت بی نور هم نتوان بود. چون نور از جهتی وقایه ی ظلمت است، و ظلمت از جهتی وقایه ی نور، هر دو با یکدیگرند و با یکدیگر بودند و با یکدیگر خواهند بود." 14

وجود دوگانگی یا ثنویت مورد تأیید همه علما و عرفایی خردگرا است، تنها چیزی که ایجاد بغرنجی مینماید، در رابطه به مبدأ و صانع است، علمایی متشرع و مذهبیون ادیان سامی آفریننده خیر و شر و نور و ظلمت را یکی میدانند. چنانچه ابولفرج ابن جوزی از علمایی قرن ششم هجری مدعی است که: «ثنویان گویند جهان را دو صانع است، یکی نور که آفریننده ی خیر است، دیگر ظلمت که آفریننده ی شر است، و این دو ازلی و ابدی و حساس و سمیع و بصیرند و در نفس و صورت مختلف و در فعل و تدبیر متضادند. جوهر نور، برین و زیبا و روشن و صافی و پاکیزه و خوش بوی و نیکو منظر است و نفس نور، نیک خواه و بزرگ منش و دانا و سودرسان است، و از آن خوبی و لذت و شادمانی و دوستی برآید و زیان و تباهی نزاید، و برعکس آن جوهر ظلمت بدکار و بخیل و نادان و گندناک و زیان بار است و از آن شر و فساد برآید.» 15

باید گفت که در رابطه به ثنویت در آئین زرتشتی و ثنویت در آئین مانی تفاوت های ملموس وجود دارد، که گاهی این تفاوت ها بنیادی است. همانگونه که اشاره رفت مانویت ترکیب از ادیان گوناگون مروج روزگارش میباشد. در حالیکه آئین زرتشت (که اینجا منظور از آئین زرتشتی قبل از موبدان زرتشتی حکومتگرایی ساسانی است) شفاف و نیایشگر خرد و چکیده خرد و خردمندان مانند زرتشت، جاماسب و فرشادور و بوذرمهر و دیگران میباشد.

مردان فرح اورمزداتان، که ظاهراً در اواسط قرن نهم میلادی، نیمه اول قرون سوم هجری میزیسته است - وی در کتاب (شکند گمانیک و یچار) که خود مولف وی است بسیاری از مسایل فلسفی را مطرح کرده و پاسخ داده است و قصد او از این کار اثبات آئین زرتشتی بوده است، و به همین سبب کتاب او نموداریست ازین که کلام زرتشتیان چگونه برای مبارزه با صاحبان ادیان آماده شده و این آمادگی با سلاح فلسفه به نحو صورت گرفته بود، علاوه برین از روی این کتاب به بسیاری از اصول معتقدات ایرانیان در مسایل فلسفی پی میبریم. 16

چنانکه در رابطه به ثنویت در آئین زرتشتی در بخش هشتم این کتاب آمده است که: « دلیل دیگر برای آن که اصل و بن متضادی وجود دارد، آن است که خوب و بد در جهان وجود دارد و قابل رویت است، و بگونه خاص تر، از آنجا که رفتار نیک و بد هر دو بدین - یعنی بد و خوب تعریف می شود، و همچنان که تاریکی و روشنی است دانشی و دزدانشی، بوی خوش و بوی گند، زندگی و مرگ، بیماری و تندرستی، داد و بیداد و بندگی و آزادی، و همه ی کنش های متضاد دیگری که وجود دارد و در هر کشوری و هر سرزمینی در همه اوقات به چشم می خورد، زیرا هیچ کشور و سرزمینی وجود نداشته است و وجو نخواهد داشت، که در آن نام خوب و بد و اینکه این نام بر چه دلالت می کند، وجود نداشته باشد، نیز زمان و جایی نخواهد بود که خوب و بد طبیعت شان را از بنیاد تغیر دهند.

چیز های متضاد دیگری نیز هست که تضاد و همیستاری آنها به ذات و گوهر شان وابسته نیست، بلکه از کار، جنس یا از طبیعت آنهاست، مانند نر و ماده، رنگ ها و مزه های مختلف، خورشید، ماه و ستارگان که ناهمانندیشان از جوهر آنها نیست، بلکه از خویشکاری، طبیعت و ساختمان آنهاست که هر یک با کار ویژه ی خود سازواری یافته اند. اما ناهمانندی: خوب و بد - تاریکی و روشنایی و دیگر جوهر های متضاد، از خویشکاری نیست، از جوهر آنهاست.... از این جا می توانیم نتیجه بگیریم که آنچه کامل است و در نیکی تام و تمام است نمیتواند بدی به وجود آورد، اگر می توانست، پس کامل

نمی بود، زیرا وقتی چیزی را به کامل بودن وصف می کنیم، جای برای چیز دیگری در آن باقی نمی ماند، و وقتی جایی برای چیز دیگری نباشد، چیز دیگر از آن صادر نتواند شد. اگر خداوند از حیث خوبی و علم کامل است، واضح است که بدی و جهل نمی تواند از او صادر شود و اگر بتواند شد، پس کامل نیست، و اگر کامل نباشد، پس او را به خدایی و به عنوان خیر و نیکی کامل نباید پرستید...» 17

برخی از پژوهشگران امروزی آیین زرتشتی سعی (شاید مصلحت اندیشانه) دارند که تفکر خردگرایانه و منطقی دو بن آفرینشی یا ثنویت را در آفرینش پدیده ها رد نمایند. و مبدا خیر و شر را مانند علمای متشرع واحد شمارند. در حالیکه در قرآن هم از دوگانگی سخن رفته است و بنا بر آیه 79 از سوره النساء الله تعالی صادر کننده شر نیست (ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئته فمن نفسک) یعنی: هر خیری که بتو رسد از سوی خداوند است و هر شری که به تو رسد از خود توست. که در این صورت منبع شر جدا از خیر می باشد.

این آیه به وضاحت بیانگر تائید منطق زرتشتی در فلسفه ثنویت است. در فلسفه زرتشتی نیکی و بدی مربوط به شخص است و خداوند انسان را در پهلوی آن که مختار آفریده خرد نیز اعطا نموده است. پیوستن و یا فرار از خرد و عقل مربوط به انسان است. آنهایکه سعی داشته و دارند که مبدأ خیر و شر را واحد نشان بدهند و این مبدأ خدا را می شمارند، در حقیقت جهل و گناه و پلشتی های خود را می خواهند مشروع سازند. چنانچه شمشیر به قتل مردمان از نیام بر می کشند و یا شهر های می سوزانند و بکارت نوامیس می درند، و در توجیه همه مظالم خویش حجت می آورند که (این خواست و رضای الله بوده است.) همه چیز را به گردن خدا می اندازند، و پیش از هر جنایتی هم الله اکبر می گویند، و ماموران فرهنگی شان هم در تثبیت اینکه الله در پهلوی اینکه رحمان است و رحیم، الجبار، المتکبر و القهار است و هر بلا و بلیه که بر مردم نازل میشود اگر زنان شان به کنیزی گرفته می شوند، اگر فرزندان شان به بردگی کشانده می شوند، اگر شهر های شان سوختانده میشود و مال و منال شان به غنیمت گرفته میشود - آی مردم رضا بدهید و صلوات بگویید که در این امر رضای الله است و او است که شر و خیر بدست اوست و من الله توفیق.

درچنین برهه از تاریخ کشور ماست که برخلاف دلکان بی خاصیت بوقلمونی زیست دیروزین ها و امروزینه ها که از پی بالا رفتن بر منبر قدرت و شهوت و رسیدن به مقام پیش نمازی و شهرت و مکنث ، به هر ناموسی پشت پا کرده اند. بودند شخصیت های مانند زکریای رازی که بر ستاوند بلند خرد ایستادند و ناهراسناک از آن ستاویز بلند با شمشیر پولادین عقل و منطق و فلسفه بر تارک فرومایگان کوبیدند و در پی آن شدند تا هویتی ملی و فرهنگی تاریخی جامعه را از فرورفتن و اغراق در ژرفایی ابتدال و هزاکای نجات بخشند.

متهم نمودن رازی به مانویتی مطلق اشتباه محض است گرچه مانویت در روزگار ظهور خویش ضربه خورد کننده یی بود بر پیکره فرسوده روحانیون حکومتگرایی آن عصر ولی در مضمون فلسفی و عقیدتی خویش نفی زندگی و لذات آن را در تکیه به زهد و ترک دنیا و مینمود. در حالیکه زکریای رازی تاکید اکید بر زندگی و خرداندیشی بجای زهد و درپوزه گی و معاداندیشی دارد. رازی برخلاف برخی از اندیشمندان پیرو ارسطو و معتقد به اسلام که سعی می ورزیدند تا بین دین و فلسفه نوع آشتی برقرار نمایند، تلفیق دین و فلسفه و یا به عبارت دیگر تلفیق دین و خرد را کار عبث دانسته و آنرا نفی می کرد. رازی بزرگ این شعار خردستیزان را در مقابل علم و عقل به یاد داشته بود که می گفتند: (از علم به هر شکلش بگریز که از شیر) 19

مرتضی راوندی در تاریخ فلسفه در ایران ، در رابطه به احساسات ضد عقلی سنت گرایان می نویسد که : (احساسات ایشان را یک حدیث یا گفتار کینه توزانه منسوب به امام شافعی آشکار می سازد که می گوید : « به نظر من باید مردمان علم کلام را با تازیانه و کفش زد به دور انجمنها و قبیله ها گردانید و جار کشید که این است کیفر کسانی که دانش های قرآن و سنت را کنار نهاده به علم کلام می پردازند» چنانکه در « العقیده الحموبه الکبری » از ابن تیمیه ، در مجموعه الرسایل الکبری ! : 468 آمده است : مومن پاک دین نباید در برابر (خرد) سر فرود آورد ، برای شناخت مسایل مذهبی

نیازی به خرد نیست اینها در قرآن و سنت آمده است ، میان علم کلام و ارسطو فرق نیست ، هر دو به انحراف و زندقیت می انجامد. (20)

گفتنی است که علم کلام آغازین مرحله توسل به عقل است، که آنرا از جمله علوم حکمیة فلسفیه می توان گفت که: انسان از راه فکر و مدارک بشری از موضوعات و مسایل و براهین آن اطلاع حاصل می کند و مقابل علوم نقلیه و ضعیفه که متکی است به خبر از واضح شرع و عقل را در آن مجالی نیست می باشد. 21

در تعریف علم الکلام آمده است که: «علم الکلام علمیهست که متضمن بیان دلایل و حجج عقلیه در باب عقاید ایمانیه و رد بر مبتدعه و اهل کفر و ضلالت است این علم مخلوق بحث ها و مناقشاتی است که از اواخر قرن اول میان مسلمانان در باره مسایل اعتقادی اسلام از قبیل توحید و تجسیم و جبر و اختیار و حدود ایمان و کفر و امثال این مسایل درگرفت و چون طرفداران هر یک از این مباحث محتاج دلایلی برای اثبات عقاید خود بودند و هر استدلالی نتیجه بحث های عقلانی است از این راه برای هر دسته اصول و مباحثی فراهم آمد که علم الکلام از آنها تشکیل شد. از جمله اسباب و عللی که از خارج به محیط اسلامی راه یافت و در ایجاد علم کلام موثر واقع شد این هاست:

1 - غالب کسانی که بعد از فتوحات اسلامی بدین اسلام درآمدند و از دیانات قدیم مانند ادیان یهودی و نصرانی و مانوی و زرتشتی و صائبی و غیره بوده و با تعلیم این دیانات تربیت یافته اند، بعد از قبول (مجبورانه، م) دین جدید بعادت قدیم متوجه مسایل مختلفی از اصول دیانات شده و با آنها لباس اسلامی پوشانده اند. به همین سبب است که در کتب بعضی از فرق اقوالی می یابیم که از مقصود شارع بی نهایت دور است لیکن آنها را با نحاء مختلف رنگ اسلامی داده اند. 22

نخستین گروه و یا فرقه اسلامی که به گونه نسبی به عقل و فلسفه روی آورد فرقه معتزله بود که خود را (اهل العدل و التوحید) میخواندند. اهل توحید از آنچه که نفی صفات می کردند و اهل عدل از آن روی که می گفتند خداوند اگر خلق را به ارتکاب گناه مجبور و آنگاه در پاداش عقاب کند مرتکب ظلم شده و حال آنکه او عادل است... معتزله عقیده داشت که: خداوند افعال مخلوق را از خوب و بد خلق نمی کند بلکه اراده انسان در انتخاب آنها آزاد و در حقیقت آدمی خالق افعال خویش است و به همین سبب هم مثاب به خیر و معاقب به شر میباشد. و دیگر، از مبانی مهم معتقدات معتزله قول بسطه عقل و قدرت آن در معرفت نیک از بد هست، معتزله می گفتند از صفات و خواص هر چیز خوبی و بدی آن در نزد عقل آشکار است و این تمیز خطا از صواب برای همه میسر میباشد پس ملاک خوبی و بدی فقط امر و نهی شرعی نیست... معتزله به حدود بیست فرقه منقسم گردیده اند. که اینان مردم روشن بین بودند و غالباً دور از تعصبات دینی و خشکی و تقشف... بجای توسل به احادیث و سنن، عقل را وسیله تحقیق میدانستند و اساس کار آنها استدلال و منطق استوار بود نه بر تعبد. 23.

با این حساب پس از اینکه نهضت های فکری که بهر حال همه گی به انحائی در برابر تفکرات غیر عقلی مذهبی اشارات (آفتاب بارانک) داشتند و سعی می نمودند که به یک کشف غیر ممکن یعنی خردینه ساختن مذهب نایل آیند، زکریای رازی بی هیچ مجامله ی بر ستیغ بلند خرد فراز آمد و چنانکه کنفوسیوس در سده های پیش از میلاد گفته بود که: (کسی که بداند حقیقت چیست و کدام است، آنرا نگوید و بدان عمل ننماید بزدل ترین است.) به بیان حقیقت پرداخت و خود را از ظلام زندان دین و فلسفه روم و یونان برهانید. اما این نکته را نباید فراموش نمود که برخی از عناصر مثبتة فلاسفه یونان و روم و از ادیان حتی دین اسلام را میتوان در دستگاه فلسفی زکریای رازی به حیث پیچ و مهره های کوچک مشاهده نمود، و این امر هم ناشی از آنست که زکریای رازی بنا به گفته ابن الندیم در الفهرست مدتی در بلخ در جوار دانش ابوزید احمد بن سهل البلخی فیلسوف بزرگ خراسان روزگاری آموزندگی گذرانده بود. 24

اما زکریای رازی در آرای کلی فلسفی خویش برخلاف اسلاف و اخلاف و معاصرین خویش که اکثراً مشائیان یعنی پیروان ارسطو بوده اند، هیچ اندیشه را بنا بر تقلید و تعبد نپذیرفته و اساس اندیشه و جهان بینی او استوار است بر سنگ بنای عقل و استدلال. از ضدیت او با متولیان فلسفه ارسطو و اسلام، قاضی صاعد اندلسی (420 تا 462 ه.ق) می گوید: «جماعتی از متأخرین کتبی بر مذهب

فیثاغورس و پیروان او نگاشته و در آنها فلسفه طبیعیة قدیم را تأیید کرده اند و از کسانی که در این باب تألیفی دارد ابوبکر محمد بن زکریای رازی است که از رأی ارسطاطالیس شدیداً منحرف بوده و او را به سبب جدا شدن از غالب آراء معلم خود افلاطون و دیگر فلاسفه مقدم بر او عیب میکرد و می پنداشت که او فلسفه را تباه کرده و بسیاری از اصول آنرا تغییر داده است...» 25

ایرادات جماعت تعبدیه و مقلدین بر رازی قابل سوال نیست. اما آنچه که سوال بر می انگیزد نقادی کسانی بر رازی است که خود از ذات حقایق و اقف بودند و نقادی ایشان، داستان شبلی و منصور حلاج را بیاد می آورد. به روایت از تذکرة الاولیای عطار نیشاپوری که وقتی سردار الشهدا حضرت منصور حلاج را بر دار میزنند: « عده از شریعتمداران را جمع کردند تا به عنوان نمایندگان شایسته امت اسلامی - نزدیک دار، بر گرد (ابن مکرّم) جمع شوند و فریاد کنند: کشتن حلاج به صلاح مسلمین است، بکشید! او را بکشید! خونش به گردن ما. می گویند (شبلی) دوست گذشتهء حلاج را نیز بهنگام قتل او، در پای دار حاضر کردند تا به انکار عقاید حلاج بپردازد و او را متهم به کفر و بی دینی نماید: شبلی که زمانی والی دماوند و صاحب ثروت بسیار بود بخاطر ماهیت طبقاتی خود به پشیمانی و سازش تن در داد و به انکار عقاید حلاج پرداخت: پس هر کسی سنگی می انداخت، شبلی موافقت را بر گلی انداخت، حسین بن منصور آهی کرد، گفتند: از این همه سنگ چرا هیچ آه نکردی؟ از گلی آه کردن چه سر است؟ حلاج گفت: از آنکه آنها نمی دانند، معذورند، از او سختم می آید که می داند که نمی باید انداخت» 26

افسوس تاریخ هم از آنست که بسیاری از برگزیدگان علم و عقل در جهت حفظ منافع و مصالح کاملاً شخصی خویش بر حقیقت سنگ می زنند و بر خویش رنگ می اندازند. به همین خاطر است که: «بسیاری از نوشته های فلسفی رازی را از میان برده اند، زیرا همروزگاران او و فیلسوفانی دیگر که پس از او زاده شده اند و شمار آنان اندک نیست، افزون بر سرزنش و نکوهش، در باره او به دشنام گویی نیز پرداخته و به گمان خود نوشته های فلسفی او را بی ارزش گردانده اند. فارابی یکی از آن دشمنان است که کتاب (فی الرد علی الرازی فی علم الالهی) را نوشته، ناصر خسرو قبادیانی نیز در *بستان العقل*، نهاده های رازی را درست ندانسته، پور سینا در پاسخ بیرونی که در پرسشی از رازی گواه آورده، نوشته است: «گویی تو این اعتراض را از محمد بن زکریای رازی آن متکلف فضول گرفته ای که بر الهیات شرح نوشت و از حد خود تجاوز کرد و نظر در شیشه های بول بیماران را فرو گذاشت و لاجرم خود را رسوا و نادانی خود را آشکار کرد» انگیزه این دشمنی ها آشکار است. نخستین فیلسوفان ما پس از اسلام، کامبرداران (مشاییان) نامیده میشوند زیرا پای در جای پای فیلسوفان یونان و روم نهاده اند و در دید آنان شگفت می نموده که مردی بر سوی دیگر رودخانه شنا کند. این دست کم گرفتن اندیشه های فلسفی رازی کار را بجایی رسانیده است که در برخی از کارنامه های فلسفی، نامی از رازی به میان نیامده و افزوده بر آن دشمنی ها که دراز زمان چهره رازی را با ابر فراموشی پوشانده و از رده فیلسوفان کنارش گذاشته اند.» 27

اما در این رابطه نباید برخی از دانایان روزگار را زیاد ملامت کرد مثلاً اگر پور سینا بر رازی نمی تاخت نمی توانست برائت اندیشه های خود را بعد رازی از سوی متولیان دین بگیرد. آنها سعی داشتند با انتقاد از کسانی مانند رازی که قله نشین خرد بودند، خود را موافق نشان بدهند و هر چند با رنگ اسلامی حقیقت ماوراء آن بیان نمایند. زیرا آنها میدانستند که بهر حال حقیقت را نمیشود که با دو انگشت پنهان کرد یعنی که با ایرادات آنها بر رازی اندیشه هایی خرد گرایانه رازی صدمه نمی بیند بلکه این انتقاد کمک می کند که آنها عنان معترضین فلسفه و عقل را بسوی دیگری کشانند و زاویه دید آنها را منحرف به حوزه فکری خود شان معطوف بدارند که البته عده ی این اوالباب اندک بشمار می آمد و اکثریت تابع اولوالامر بودند. این نکته هم قابل تذکر است که تا زمان که حضرت رازی در قید حیات بود کسی را جرأت انتقاد نبود، ایرادات و خرده گیری ها عموماً پس از درگذشت آنحضرت در آوردگاه ی بدون حریف آغاز می یابد به رسم ناجوان مردان.

همانگونه گفته آمد زکریای رازی از اصحاب هیولی است و معتقد است که هیولی دارای اجزاء بسیط ذی ابعاد است و میگوید عقل نمی پذیرد که ماده و مکان آن، ناگهان بدون اینکه سابقاً ماده یا مکان

وجود داشته باشد پدید آید. او بر خمسۀ قدم (پنج قدیم) بود و جهان را مرکب از همین پنج گوهر ازلی می دانست که عبارت است از : عقل فعال ، روح ، ماده ، مکان و زمان ، به عقیده او زمان و مکان و حرکت و جسم بی نهایت قدیم است و زمان جوهری است دهنده و بی قرار. (28)

داکتر ذبیح الله صفا در این باره می نویسد : رازی در مابعد الطبیعه معتقد به وجود پنج قدیم بود یعنی : خالق ، نفس کلی ، هیولی اولی ، مکان مطلق یا خلاء ، زمان مطلق یا دهر و ظاهراً رازی این عقیده را از ایرانیان گرفته بود زیرا حکمای ایران هم پنج قدیم را معتقد بودند. (29)

چیزیکه در این بیان استاد ذبیح الله صفا به اشتباه آمده است ، اینست که زکریای رازی عرب نبود که عقیده خویش را با خرد آریایی (ایرانی) ها آراسته باشد. او خود اهل ری بود و عجم ، یعنی از زادگاه حضرت زرتشت پیغمبر.

چنانکه قاضی صاعد اندلسی مینویسد : « تعالیم زرتشت عبارت بود از احترام به آتش و نور های دیگر ، اعتقاد به ترکیب جهان از روشنایی و تاریکی ، و عقیده بر پنج ذات قدیم که عبارت است از : خالق متعال (اهورا مزدا) ، ابلیس (اهریمن) ، هیولا (ماده بی شکل نخستین) ، زمان و مکان. »

30

ناصر خسرو قبادیانی از قول رازی می نویسد : « هیولی قدیم است ، و روانیست که چیزی پدید آید نه از چیزی . (زادالمسافرین ، ص 75) . از این نقل قولها کاملاً روشن است که رازی به ابدی بودن ماده و محال بودن خلق از عدم ، یا به اصطلاح فلسفی « ابداع » معتقد بوده. » 31

مرتضی راوندی در کتاب تاریخ فلسفه در ایران می نویسد : « بر علاوه بر هیولی که رازی آنرا قدیم می شمارد ، قدیم بودن زمان و مکان که از صفات لاینفک ماده اند پس از قبول قدیم بودن ماده (هیولی) حکمی است احتراز ناپذیر ، اما نفس کلی را رازی وسیله ارتباط مبدأ الهی و هیولی قرار میدهد ، قدامت هیولی در زمان و مکان عملاً برای مبدأ الهی وظیفه و عملی باقی نمی گذارد ، زیرا سلب وظیفه خلقت برای خالق ، در حکم نفی آن است. رازی بقول زادالمسافرین جهان را مرکب از اجزای لایتجزی می دانست که فراز آمدن (انقباض) و گشاده شدن « انبساط » آن اجزای لایتجزی موجب بروز و تنوع کیفیت در جهان است یعنی تنوع کیفی ناشی از تنوع در کمیت است. » 32

این بینش متعالی حضرت زکریای رازی خلاف نظریات مشائیان چون ابونصر فارابی و ابن سینا بود. با آنکه نمی توان فرابی و ابن سینا بلخی را کاملاً ناموفق با اندیشه های فلسفی و مادی قلمداد نمود. مثلاً « در آراء فارابی گاه تمایلی به مادگرایی دیده می شود : ابونصر معتقد است عقاید فلسفی در موضوع ابتدایی آفرینش از اخبار مذهبی دقیقتر و به توحید نزدیکتر است ، زیرا عقاید ارباب ملل و نحل مستلزم قدم ماده است. » 33

اما چیزیکه نمی شود آنرا پنهان نمود اینست که در جامعه ایکه ابر سیاه استبداد دینی بر آسمان آن حاکم است ، از آفتابینه های خرد نور و گرمی لازم نباید توقع کرد ، و کم پیدا میشود کسانی مانند زکریای رازی که در ظلمتکده ی آنچنانی بی هراس از گردباد دیو و دد ، چراغ خورشید خرد را بیافروزند.

برخلاف مذهبون و دین سالاران متحجر که بر تغییر ناپذیری و جاویدانگی پنداشت ها و احکام مورد قبول خویش سم بر زمین می کوبند ، حضرت زکریای رازی : « معتقد بود که اطلاعات علمی و فلسفی در ترقی است. برطبق مقاله دایره المعارف اسلام ، در باب رازی : وی (رازی) مدعی است که از اغلب فلسفه قدیم پیشتر رفته است و حتی خود را برتر از ارسطو و افلاطون می شمارد. در طب همپایه بقراط است و در فلسفه مقامش نزدیک سقراط ولی پس از وی مسلماً دانشمندانی خواهد آمد که بعضی از نتایجی را که او به آنها رسیده است ، طرد خواهند کرد ، چنانکه او کوشیده است که تعالیم خود را ، جایگزین نظریات پیشینیان قرار دهد. » 34

این اظهار ، گذشته از آنکه مبین وسعت نظر رازی بزرگوار است ، این نکته را نیز تاکید می نماید ، که دعوی ابدیت هرگونه احکام و قوانین و اوامر چیزی بیش از یک سفسطه نیست. بویژه در تاکید رد ابدیت ، حضرت رازی می خواهد بگوید که یک پدیده از پدیده دیگری به وجود می آید ، فرزند

بدون مادر و یا بدون تخمه مرد و زن اصلاً عقل پذیر نیست ، با این حساب رازی خواسته ثابت نماید که ابداع محال است، (... چون همواره هر چیز از چیز دیگری به وجود می آید) 35 در اینجاست که می توان گفت اساس گزار نظریه علمی تقدم ماده بر روح چند سده قبل از فیلسوفان غرب ، حضرت زکریای رازی در خراسان در شرق است ، گرچه پیش از وی در تواریخ از خردمند دیگری بنام (ایرانشهری) نامبرده می شود که بگفته ناصر خسرو قبادیانی در کتاب زادالمسافرین سمت استادی رازی را داشته است. 36

مادی نگری رازی ف به هیچوجه رد (خالق کل) یا (عقل معانی) و یا (اهوارا مزدا) نیست. بلکه منظور از پدیده های جدا از خالق کل و واجب الوجود است ، چنانکه به عقیده رازی مقصود از خلقت بشر از سوی خالق کل یا اهورا مزدا : (کسب علم و بکار بردن عدل است و بشر باید به قدر طاقت ، به خداوند شبیه شود ، و چون خداوند عادل است ف رحیم و عالم است ما باید نسبت به مردم و خودمان عادل و رحیم باشیم و در راه کسب علم کوشا باشیم در امور از عقل مدد جوئیم. عیوب خود را بشناسیم ، از تکبر ، حسد ، غضب ، دروغ ، بخل و غم بپرهیزیم و از افراط در همخوابگی و شراب خوری خود داری کنیم.) 37

بسیاری از مقاصد که انسان را به خدا شبیه می سازد که در صورت تکمیل این صفات انسان می تواند خود را همزاد صفات خدا دانسته و چون منصور حلاج اناالحق بگوید. مخالف عقیده و باور مذهبیون و شریعت اندیشان بوده است مثل کسب علم ، امداد جستن از عقل بجای احکام اعتقادی ، پرهیز از علم ف عدم افراط در همخوابگی و عدالت نمودن. اگر بحث را به درازا نکشائیم ، و فقط روی یکی دو مورد از صفات را که خدای پسند و انسانی است و منشرعین بآن مخالفت می ورزد مکتب نماییم تضاد آنچه را که رازی با ترفندیان دین داشت آشکار نموده ایم. مثلاً چنانکه بالا گفته شد حضرت زکریای رازی مخالف افراط در همخوابی با زنان است که منظور از زنا و چندین زن را به نکاح در آوردن و کنیز گیری می باشد. این صفت انسانی و خداپسندانه در تقابل با تفکر دین بازان است. زیرا در شریعت و دین زن وسیله تعیش مرد است ، به همین لحاظ است که زنیارگان مذهب در اجرا و دفاع اینکه (از زنان هرچند که خوش دارید) 38 بگیریید ، نمی توانند جهاد بر علیه مخالفین این نعمتی الله داده نکنند و منکران آنرا زندیق و کافر خوانده سر نزنند. زیرا از من البد والی الفتم که بر چهار تا بر چهارده و چهل و چهارصد هم قناعت شان فراهم نگردیده است.

چنانکه در تاریخ ثبت است امیر المومنین معتصم بالله هشت هزار کنیز داشت و یکی دیگر از امیران اسلام چهار هزار جاریه مدخوله داشت که یک زنمزد عجمی عبدالله طاهر پوشنگی برای ماندن در قدرت و ارضای شوق و ذوق امیر مومنان دین چهارصد دختر جوان خراسانی را از خانواده های شان به زور گرفته به امیر مسلمانان به بغداد می فرستد 39

و در زمان همین امیر المومنین ها معتصم و بعد المتوکل بالله است که فشار بر نیروهای نطفه یی و در حال نضج راسیونالیزم (عقلی) در چوکات اندیشه های مذهبی وارد می شود ، و راه برکوچه های باریک خرد گرفته می شود. که یکی از این مسایل بحث بر مخلوق و غیر مخلوق بودن قرآن است که عناصر هرچند مذهبی اما عقلگرایی معتزله بر مخلوق بودن قرآن باور داشتند و می گفتند : (اگر قرآن از طرف خداوند خلق نشده بود و از ازل مانند خداوند وجود داشته پس قرآن هم مانند خداوند ابدی و غیر مخلوق است و نتیجه چنین می شود که قرآن خود ، خداوند گونه یی دومی است. این شرک است و می گفتند که فقط خداوند لایزال و غیر مخلوق است و قرآن لایزال نیست.

در پی اوجگیری این بحث بود که المتوکل امیرالمومنین بحث و دعوا را بر سر متون قرآن منع کرد و اصل مخلوقیت قرآن را به منزله ارتداد اعلام نمود... و زندیقان یعنی خرم دینان و مانویان و بیدینان (دهریان) مورد فشار و زجر و آزار واقع شد. 40 بحث بر متون قرآن اگر منع نمی گردید ، مسلماً مسایل زیاد مذهبی از سوی محققین و علما به میان کشیده می شد که هر کدام آن منافع شخصی بوریا بافان دین را در خطر می انداخت و اصول که دعوت به آوردن به آن را می نمودند زیر سوال نفی کامل میرفت.

مثلاً یکی از مسایل تعدد زوجات و ودیعه ی کنیز داشتن و گرفتن ، و در همین مورد مساله عدالت الهی و عدالت جانشینان زمینی او بود.

از نظر خرد گرایان و خداپرستان ، چگونه می توان این امر را عادلانه خواند که زن و مرد اگر انسان شمرده می شوند یکی حق گرفتن هر چند که خوشش بیاید و طلاق آنها را دارد و دیگری حتی جدا شدن را مگر بنابر دلایل قوی ندارد.

آیا این امر می تواند حکم خدای عادل باشد در مورد دو نمود یک انسان؟

دوم : اگر انسان آفریده خداست و همه انسانها در نزد خدا پاداش و کیفر همسان دارد ، چرا کنیز و برده ولو مسلمان باشد از نعمت آزادی الهی محروم گردانیده شده است و چرا اگر زنا گناه گناه است با کنیز روا است؟ زیرا همخوابی با کنیز (مشمول اصطلاح قرآن) « ما ملکت ایمانکم » بوده هیچگونه مراسم و تشریفاتی را ایجاب نمی کند. (41)

مانند خواندن خطبه نکاح و ایجاب و قبول و حضور شهادتین و رضائیت زن و یا ولی او. عمدتا در وقتی غزوه و جهاد ، مردان یک شهر و قبیله را که می کشند ، زنان را اسیر گرفته و آنها را کنیز خود می سازند و گاهی هم در برابر چشمان شوهر و یا اطفالشان با زنان همخوابگی می کردند. مگر زنا و همخوابگی با زن محرم و نامحرم و کنیز یکی نیست؟ آیا این امر می تواند حکم خدای عادل باشد که یک عمل نامشروع با یک بخش از زنان گناه و با بخش دیگری روا باشد؟ مگر کنیز آفریده خدا نیست و یا جماع با کنیز فرق دارد نسبت به آزاد؟

وامادر مورد عدالت نمایندگان زمینی ، یعنی امیر المومنین ها بیضه داران مذهب!

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی در کتاب مروج الذهب در باره المتوکل بالله امیر المسلمین می گوید « ... وی چهار هزار کنیز داشت که با همگی خفته بود. » به این حساب او بر علاوه زنان که در قید نکاح داشت در مدت چهارده سال خلافت خویش هر روز با یک کنیز نو همخوابی می نمود و برای کنیز اولی چهارده سال بعد نوبت می رسید که عمر مهلتش نداد. اینست عدالت امیر المومنین که چهار هزار دختر جوان را در قفسی بنام حرمسرا می اندازد ، به نوبت چهارده سال بعد برای هر یک کیها می توانند چنین کسانی باشند؟ امیر المومنین ها یا امیر المجانین ها ؟ و چرا باید از چنین ودیعه بی دفاع نکنند؟ و منع عقل و خرد ننمایند.

اما با وجود منع جابرانه متوکل و سرکوب عقلگرایان ، روند گرایش بسوی خرد در وجود دارندگان عقل سلیم هر چند پنهانی و بدور از چشم ساطور بدستان شریعت ، در حال نضج و نسج بود ، که سرانجام در قرن چهارم تا اوایل قرن پنجم تخم های بذر شده و اما ناشگفته باغبان باغستانهای عقل قرون اول تا اواخر قرن سوم هجری سرانجام می شگفت و میوه های پخته و شیرین بار می آورد ، در پهلوی آنکه : (حکمای تمدن اسلامی تا اواخر قرن چهارم در تطبیق بسی از اصول حکمت یونانی بر مبنای اسلامی کوشش کرده بودند که از مشاهیر آنها یکی یعقوب ابن اسحق الکنندی و دیگر ابوزید البلخی و دیگر ابونصر الفارابی و دیگر اخوان الصفا و دیگر ابوعلی سینا بوده اند. در سده چهارم هجری و دوره پر درخشش سامانیان که زمان اوج مباحث علمی و فلسفی بشمار می آید ، اگر دسته پی در تطبیق برخی از اصول حکمت یونانی بر مبنای اسلامی بودند. (دسته دیگری از آشنایان با فلسفه یونانی هم تا اوایل قرن پنجم مشغول استفاده از ترجمه های آثار فلاسفه بودند و آنان معتزله اند که که غایت مقصودشان در آوردن اصول دین بیک صورت علمی و منطقی و بحث در ذات و صفات واجب الوجود و احوال ممکنات از مبدا و معاد بر وفق شریعت اسلام بود.) 43 کاریکه امروز برخی از روشنفکران ، تازه ، بعد از چندین قرن جرئت آنها پیدا نموده اند. اما چندین سده پیش محمد بن زکریا مانند پیکر شکست ناپذیر یک کوه خرد ایستاد و نه تنها کوشش هایی در زمینه آشتی دادن دین با فلسفه را ناممکن خوانده رد نمود ، بلکه بر لاف معتزله و مشایبان اسلامی که بر مخلوق بودن و نا مخلوق بودن قرآن دلایل فلسفی می جستند اصل نبوت را زیر سوال برد و گفت : (خداوند همه بندگان را مساوی خلق کرده هیچ کس را بر دیگری برتری نداده است و اگر بگوییم که برای رهنمایی آنان حاجت به انتخاب کسی داشت ، حکمت بالغه وی می بایست چنین اقتضا کند ، که همه را به منافع و مضار آنی و آتی شان آگاه سازد و کسی را از میان ایشان بر دیگری برتری ندهد و مایه اختلاف و نزاع آنان نگردد و با انتخاب امام و پیشوا ، باعث آن نشود که هر فرقه تنها از پیشوای خود پیروی ، و دیگران را تکذیب کند و با نظر بغض به آنان و جماعات برزگی بر سر این اختلاف از میان بروند.) 44

رازى هر حقيقتى را واحد مى دانست و معتقد بود كه يك حقيقت چند گونه شده نمى تواند. مثلا شب يك حقيقت است و رنگ شب سياه است ، آيا مى توان تعريف ديگرى براى رنگ شب تعيين نمود؟ ويا چگونه ممكن است كه در رابطه به يك حقيقت ، چند حكم متضاد را از يك منبع صادر شود و هر كدام آن حكم خود به عين حقيقت ناپذير تبديل گرداند.

مثلا : (در باره قصاص در تورات آمده است كه : چشم بجاي چشم و دندان بجاي دندان ، دست بجاي دست و پا بجاي پا و داغ بجاي داغ. و اگر كسى چشم غلام و يا كنيز خود را كور كند او را به عوض چشمش آزاد كند. (سفر خروج ، باب بيست و يكم ، 24 - 34). و در همين زمينه در قرآن آمده است كه : مرد آزاد را در مقابل مرد آزاد ، و بنده را در مقابل بنده و زن را در مقابل زن بكشيد . « بقره ، 178 » چشم بجاي چشم و بينى بجاي بينى و گوش بجاي گوش و دندان بجاي دندان »
 مايده ، 45 » ولى در همين مورد در انجيل آمده است : ... و عيسى فرمود : شنيده ايد كه گفته شده است چشم بجاي چشم و دندان بجاي دندان اما من بشما مى گويم كه انتقامجويى فقط حق خداوند است و اوست كه مى بايد سزاي گناهگاران را بدهد (لوقا ، باب بيست و ششم 27 - 29) و يا مثلا در مورد مجازات زنا ، در تورات مقرر شده است كه : اگر زنى با مردى نامزد شود ولى ديگرى او را در شهر يافته با او همبستر شود پس هر دوى ايشان را به دروازه شهر ببرند و با سنگ ها سنگسار كنند تا بميرند : (سفر تثنيه باب بيست و دوم 23 و 24) و در قرآن تصريح مى كند كه زن زناكار و مرد زناكار هر كدام را صد ضربه شلاق بزنند و همچگونه ترحمى بدانان روا مداريد ، و اين مجازات در حضور گروهى از مومنان انجام گيرد. (نور ، 2) ولى در همين مورد ، در انجيل آمده است كه : كاتبان و فريسيان زنى را كه در زنا گرفته شده بود پيش عيسى آوردند و به او گفتند : موسى در تورات به ما حكم کرده است كه چنين زنان سنگسار شوند. تو چه مى گويى؟ و عيسى گفت : در اينصورت شما هم چنين كنيد ، بشرط آنكه سنگ اولى را كسى بر اندازد كه خود زنا نكرده باشد ، و آنان تا به آخر يكي يكي بيرون رفتند (يوحنا ، باب هشتم ، 3 - 10) 45
 حضرت زكرياى رازى پس از دريافت اين تناقض گويى ها است كه ضديت خود را با مذاهب و ادیان در اتكا با موارد عقلی اعلام مي‌دارد.

اين وراق در كتاب اسلام و مسلماني اعلام اين ضديت را از سوى رازى چنين به بررسى گرفته مى نويسد : « رازى در اثر ديگر خود كه چون يك نويسنده اسماعلى از آن انتقاد بعمل آورد و آنرا رد کرده ، برجای مانده ، به گونه اى (كراوس) و (پينز) و (گابرى يللى) بررسى کرده اند ، گستاخي و بى پروايى خود را در اثبات باور هایش آشكار مى سازد.

رازى مى نويسد : « تمام افراد بشر در سرشت مساوى بوده و به گونه برابر از موهبت خرد برخوردار اند و ايمان كوركورانه براى آنها اهانت بار خوارى آوراست. افزون برآن ، خرد افراد بشر را قادر ميكند تا حقايق علمى را خيلى زود درك كنند. (پيشوايان مذاهب) ، اين بزهاى نر با ريش هاى دراز ، نمى توانند ادعا كنند كه از كوچكترين برترى معنوى يا خردگرايانه بهره اى داشته اند. اين بزهاى نر وانمود ميكند كه از سوى خدا براى بشريت پيام آورده اند و زندگى خود را در راه برتر بينى خود نسبت به ديگران مى گذرانند و كوشش ميكند ، توده هاى مردم راه به فرمان بردارى از سخنان الله كه به راستى در بردارنده سود و فايده ، خود آنهاست ، فراخوانند. معجزه هاى پيامبران ، شياى و حيله گرى و شرع داستان هاى دروغى است. بزرگترين دليل پوچى و بيهودگى سخنان پيامبران آنست كه آنها نسبت به يكديگر سخنان ضد و نقیض و ناهمگون ميگویند. آنچه را كه يكي از آنها حقيقت بدون چون و چرا ميدانند ، پيامبر ديگر آنرا انكار و رد ميكند ، با اين وجود ، هريك از آنها ادعا ميكند كه تنها او راست و درست مى گويد. بدین ترتیب ، دورنمايه عهد جديد با تورات تناقض دارد و قرآن دورنمايه انجيل را نادرست مى خواند. قرآن ، تركيب ناهمجورى (افسانه هاى پوچ و متناقضى ميباشد) كه به گونه خنده دارى لاف ميزند كه غير قابل تقليد است ؛ در حاليكه در واقع ، ماهيت زبان و نگارش آن ، همه مسخره و بيهوده است ، دليل پيروى افراد مردم از رهبران مذهبي را بايد در رسم و عادت ، سنت و تنبلى آنها در كاربرد هوش و خرد شان جستجو كرد. ادیان و مذاهب ، يگانه سبب جنگ هاى خونينى شده اند كه افراد بشر را به روز سياه نشانده است. ادیان و مذاهب ، همچنين با تمام وجود با اندیشه گريه‌های فلسفى و پژوهش هاى علمى دشمنى ميورزد ، زيرا

تنها همین عوامل اند که میتوانند سرشت فاسد و زیان آور واپسگری آنها را آشکار سازند. نوشتار های به اصطلاح مقدس بی ارزش و پوچ بوده و پیش از آنکه برای بشر فایده داشته باشند ، به آنها زیان رسانیده اند ؛

46 (درحالیکه نوشتار های باستانی مانند آثار افلاطون ، ارسطو ، اقلیدوس و بقراط ، خدمات شایانی به بشریت کرده اند.)

۱

اندیشه و آراء حضرت رازی را که ابن وراق بی پرده و بدون مصلحت اندیشی های جبونانه بیان نموده است ، به بیان اندک ملایم تر آن سایر محققین و پژوهشگران هم تایید نموده اند. مثلا مرتضی راوندی در کتاب تاریخ فلسفه در ایران به نقل از دایرالمعارف فارسی ، و پژوهش (هانری کربن) دانشمند فرانسوی در باره رازی می نویسد : « به نظر رازی تعالیم گوناگون و متناقض پیغمبران ، خلاف حقیقت است زیرا حقیقت واحد است. درحالیکه مذاهب با یکدیگر متناقضند. اعتماد مردم به سران مذهبی ناشی از عادت و تنبلی است ، مذاهب یکی از علل جنگهایی است که بشر را ، به نیستی می کشاند ، مذاهب دشمن تفکر فلسفی و تحقیق علمی هستند.....»

هانری کربن دانشمند فرانسوی در باره رازی می نویسد : « رازی انبیاء را فرستاده خدا نمی دانست و معتقد بود که بیدار کردن مردم وظیفه فیلسوفان است ، ولی اسماعیلیه برانگیختن و بیدار ساختن نفوس بشری را فقط کار انبیا می شمردند ، رازی با این اندیشه مخالفت می کرد و می گفت تمام افراد بشر مساوی و برابر اند و قابل قبول نیست که خداوند یکی از افراد بشر را برگزیند ووظیفه نبوت و هدایت دیگران را به او واگذارد. این وظیفه نبوت جز آنکه نتایج شومی ببار آورد چه حاصلی دارد ؟ جز جنگهای خونین و باور های پوچ چه ثمری ببار می آورد. اسماعیلیه می گویند منظور از فرستادن انبیا هدایت انسانها به حقیقت یعنی به باطن ادیان است و آنگهی آیا فیلسوفان بین خود اختلاف ندارند و مرتکب خطب و خطایی نشده اند؟ رازی در پاسخ می گوید : این نکته نه به دروغ مربوط است و نه به خطا ، هر یک از فلاسفه کوششها کرده اند و بر اثر آن به جاده صواب راه یافته اند.» 47

برعلاوه (ابوالقاسم پرتو) در کتاب اندیشه های فلسفی ایرانی ، زیر عنوان رازی و رهایش از خیرگی می نویسد : « رازی باور دارد که خدا دادگر است. بایسته ی این دادگری آنست که در آفرینش آدمیان همگی را (برابر) بیافریند و یکی را بر دیگران برتری ننهد. پیامبران خود را برگزیدگان خدا می نامند که برای آموزش و راهنمایی آدمیان برانگیخته شده اند. خدا برای رهنمایی آفریدگانش نیازی به میانجی و فرستاده ندارد ، اگر او را توانایی آن است که پیامبری را با راه راست آشنا گرداند ، ناگزیر این توانایی نیز در اوست که همگی آفریدگان خود را براه راست رهنمایی کند. (پیامبری) و فراخوانی مردم بسوی خدا نیز کار بیهوده ای است زیرا در باور های دینی ، خداست که بندگان را به هرگونه که بخواهد می سازد و بدی و نیکی را در نهاد آنان می کارد. (از میان ده ها آیه بطور نمونه آیه 129 سوره عمران و آیه 88 سوره زنان مبین تایید بیان رازی میتواند باشد. م) هم چنین خرد نمی پذیرد که خدای دادگر به یکی از آفریدگانش مهر بورزد و او را به پایگاه پیامبری برکشد. اگر بپذیریم که برانگیختن پیامبران از سوی خداست ، ناگزیر باید در مهربانی و دوستی او به بندگان نیز دو دل گردیم. بدینگونه (پیامبری) نه تنها بایشینه ی فروز های خدایی چون دادگری و مهربانی ناسازگار است که خود میوه دشمنی و کینه تیزی با آفریدگان خداست. زیرا پیامبران هر یک دین و باور داشت و ایمان ویژه ای را بنیاد می گذارد و پیروان دین ها و باور داشت ها با یکدیگر به نبرد و ستیز می پردازند ، زیرا هیچ یک دین

دیگری را باور ندارد. « 48

عنقای بلند پرواز درستی پیش بینی ها و نظریات حضرت زکریای رازی را امروز در نهمصد سال بعد از او نیز میتوان به واقعیت مشاهده نمود که چگونه تقابل ادیان و مذاهب از یک سو و دین بحیث کل در مقابله با عقل و آزادی و عدالت و ترقی و تمدن ازسوی دیگر دنیا را در خاک و خون کشتانیده است و آرامش و زندگی را از مردم گرفته است. بطور نمونه افغانستان، ایران، پاکستان، تاجکستان، عراق، هندوستان و همه کشورهای آسیا و آفریقا و اروپا و امریکا، مسلمان، کافر، شیعه، عیسوی، یهود، وهابی، بهایی، اسماعیلیه و احزاب اینها که به صدها می رسد، و همه در جنگ اند، همه می کشند، ویران می کنند و می سوزانند، که نسل امروز همه شاهد اند. بناء حضرت زکریای رازی به ماهیت این همه ناروایی ها و پلشتی ها علما پی برده و سیر این حوادث خونین و مردم گزایی (انسان آزاری) را چه در مقطع زمانی که خود می زیسته و قبل از آن را در تواریخ مطالعه کرده بوده است. که سرانجام به نتیجه پی میرسد که مضمون آن نفی ترفند هاست.

مساله رد نبوت از سوی حضرت رازی را داکتر ذبیح الله صفا هم در تاریخ ادبیات درآورده می نویسد: (رازی راجع به نبوت می گفت چون خداوند عادل است همه بندگان خویش را مساوی خلق کرده و هیچکس را بر دیگری برتری نداده است و حکمت بالغه او برای رهنمایی خلق همه را بمنافع و مضار خود آشنا کند در این باب به میان جی حاجت ندارد و حنی اعتدال او اقتضا نمی کند که از این طریق ایجاد تفرقه میان خلق نماید و پیروان هر پیامبری را با دیگران به جنگ و ستیز و ادار سازد و معجزات و مدعیان نبوت را نیز خدعه و نیرنگ میدانست. « 49

یکی دیگر از اصول تعلیمات اخلاق حضرت رازی که ناشی از جهان بینی مادی و مترقی او به شمار می آید، تاکید بر (لذت دایم) است، در این رابطه پژوهشی است از علی میرفطروس که می نویسد: «تعلیمات اخلاقی رازی از تفکر مادی و مترقی او ناشی می شود، اینکه شریعتمداران و ایدیا لیست ها کوشش کرده اند تا تعلیمات رازی را ضد اخلاق و لذت جویی محض جلوه گر سازند، صحیح نیست. او در کتاب (سیرت الفلسفیه) اگر چه بر (لذت دایم) تاکید می کند، اما باید دانست که این اصول اخلاقی در برابر آیین اخلاقی عرفا و الهیون که (لذت های طبیعی را حقیر میدانستند و برای رسیدن به (لذت مطلق) از نیازها و نعمت های طبیعی (پرهیز) میکردند)) قد علم می کند. رازی تاکید می کند ((.. لیکن اختیار این سیرت، مستلزم آن نیست که انسان شیوه مرتاضین هند و یا روش (نصاری) را در رهبانیت و انزوا در صومعه ها و یا طریقه جمعی از مسلمین را در اعتکاف (ماندن) مساجد و ترک مکاسب و اقتصاد (کوتاهی) در خوردن و پوشیدن، پیشه خود کند و از لذت فعلی (این جهان) چشم بپوشد. بلکه باید بدیده عقل در لذایذ ببینند و آنهایی را پیشه کند که عواقبی وخیم و دردناک نداشته باشد.

بناء، این اخلاق رازی مترقی تر از علم اخلاق (اپیکور) است زیرا اخلاق اپیکور برخلاف اخلاق رازی، انسان را به مبارزه برای تامین خوشبختی بر نمی انگیزد، اخلاق اپیکور اخلاق (تأمل) است نه (تحرك) « 50

تعلیمات اخلاق رازی عین تعلیمات اخلاقی مزدک که او را (پیغمبر دنیا ساز و مبلغ شادی) می نامند، می باشد. امیر حسین خنجی نویسنده ایرانی یکی از اصول اخلاقی (مزدک پیغمبر دنیا ساز و مبلغ شادی) را چنین می نویسد: «هدف غایی حیات بشری در تفکر مزدک هم سعادت این جهانی بود و هم سعادت اخروی بود که وسایلیش را انسان می توانست در این جهان فراهم سازد. برخلاف مانی که می پنداشت با زهد و دنیاستیزی و دوری از لذت های مادی و مهار زدن بر نیازهای جنسی و سختی کشی و محرومیت چشی میتوان به خدا رسید. در تفکر مزدک برآوردن امیال انسانی نفسانی و شاد زیستن و از نعمت ها بهره مند شدن وسیله پیمودن طریق کمال روحی تلقی می شد. با مطالعه همین مقدار از مسایلی که در متون سنتی (کلاسیک) راجع به عقاید مزدک مورد گفتگو قرار گرفته، ما متوجه می شویم که او عقیده داشت که فقر و محرومیت انسان را به فساد می کشاند و برآوردن نیازهای فطری سبب اصلاح او می گردد، لذا باید وسایل انگیزنده شود تا همه مردم بتوانند نیازهای فطری شان را برآورده سازند، و در عین حال باید مانع زیاد روی آزمندان شد تا زن و مال را در انحصار خود شان در نیاورند و دیگران را در فقر و محرومیت نگاه ندارند.»

با توجه به تعلیمات اخلاقی رازی که در بالا از آن ذکر بعمل آمد و تفکرات مزدک گفته می‌توانیم که هر دو رادمرد خرد در یک حرکت همکیشانه، همسوی و موازی بسوی تامین یک آرمان با تفاوت های زمانی، مسیر پیموده اند و هر دو از یک پنجره به نور خرد نوریان گردیده بودند. پنجره بی که حضرت زرتشت بروی انسانها گشود. چنانکه می‌دانیم خرد زرتشتی نیز: «با رهبانیت و ترک دنیا، ازدواج نکردن و ریاضت، مخالف است. آرمان زندگی شادی و خوشبختی است که با کوشش در این جهان با رسایی مینوی (کمال معنوی)، از راه سازندگی و دهشمندی بدست می‌آید. برای شادی باید کوشید تا برابر به قانون اشا، بین تن و روان از یک سو و بین فرد و اجتماع از سوی دیگر هم آهنگی به وجود آورد.» 52

باور های فلسفی و اخلاقی رازی با وجود آنکه تقریباً بسیاری از آثار گرانسنگ این بزرگ مرد همه زمان ها را متشرعین و خشک اندیشان مذهبی در اتکا به جهل و جفا از بین برده اند باآنهم در آثار اندیشمندان و فیلسوفان شرق و غرب تاثیر آنرا میتوان مشاهده نمود. گفته شده که در سده 13 میلادی اولین دانشمند غربی که از آثار ترجمه شده، زکریای رازی استفاده برده (آلبرت لی گرانت) آلمانی است. آلبرت را در آن دوره به نسبت مقام بلندش آلبرت بزرگ می‌گفتند و او به ارسطوی قرون وسطی مشهور است.» 53

برعلاوه بسیاری از اجزای تعلیمات اخلاقی و فلسفی حضرت زکریای رازی را در فلسفه و اصول اخلاق اسپینوزا فیلسوف نامی قرن 16 اروپا در یابیم. با حفظ این نکته که اسپینوزا برخلاف زکریای رازی که از اصحاب هیولی می‌باشد، او در «زمره اصحاب تسمیه ذکر گردیده است اما فلسفه اش کاملاً استدلالی است و هیچ امری را (مانند زکریای رازی) جز تعقل در تاسیس فلسفه مدخلیت نداده است، هرچند او هم اعلی مرتبه علم را وجدان و شهود میدانند اما وجدان و شهود او مانند پاسکال و عرفا، کار دل نیست و فقط ناشی از عقل است بعبارت دیگر حکمتش اشراق و روشش روش مشایی است.» 54

مثلاً در مورد نعمات زندگی و استفاده از لذایز زندگی حضرت رازی می‌فرماید: «اختیار این سیرت مستتلمز این نیست که مردم شیوه مرتاضان هند را در سوختن جسم و افگندن بر آهن تفته و یاسیره مانویت را در ترک جماع و گرسنگی و تشنگی و پلید نگهداشتن خود، و یا روش نصار را در رهبانیت و انزواپی در صوامع و یا طریقه جمعی از مسلمین را در اعتکاف در مساجد و ترک مکاسب و اقتصار بر کم خوراکی و درشت پوشاکی اختیار کنند و از لذات فعلی چشم بپوشند بلکه باید به دیده عقل در لذایذ بنگرد و از آنها در حد اعتدال بهره بگیرد.» 55

در همین مضمون از اسپینوزا می‌خوانیم که می‌گوید: «از خود گذشتن و زندگی خویش را باطل کردن و ترک دنیا گفتن فضیلت نیست، فضیلت عمل کردن به مقتضای طبع و پافشاری در ابقای وجود خویش است و چون اندوه و منافی این منظور و شادی مساعد آنست باید همیشه شادمان بود از تمتعات نباید خود را محروم کرد، در حد اعتدال باید خورد و نوشید و بوی خوش باید بویید، زیبایی و صفا باید دید، آهنگ های موزون را باید شنید، تفریح باید کرد حتی از زینت و آرایش هم نباید پرهیز داشت و اگر در این امور افراط نکنند و حد معمول دارند که از توانایی وجود انسان نکاهد بلکه بیافزاید رسیدن به کمال را یاری می‌کند خصوصاً اگر در لذایذی که در بدن موضع خاص دارد اسرار نورزد و بیشتر به تمتعاتی بگرایند که کلیه طبع را خوش می‌کند و فرح و انبساط می‌آورد.» 56

در یک دهه و چند سالی بعد از رازی می‌بینیم که سیرت ارایه شده او در کارگاه اندیشه خرد گرایانه استاد ابومنصور محمد بن احمد دقیقی بلخی فحول الشعرا دوره سامانیان بگونه ی فشرده در یک چار پاره شعری بیان می‌گردد:

دقیقی چار خصلت برگزیدست بگیتی از همه خوبی و زشتی
لبت یاقوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و کیش زردهشتی

با گزینش این چار خصلت که حضرت دقیقی در پی آن شد تا سرایش شاهنامه درخت گشن خرد را که بوسیله تیرداران عرب خشکانده شده بود باغبانی نموده که نسل ها را به باغستان های سبز

خرد فرا بخواند تا چشم های شان به نور آفتاب خرد روشن گردد زیرا کیش زرتشتی نه دین تعبدی بلکه آئین پیوستن به خرد است.

حضرت زکریای رازی ستایشگر عقل و خرد است. و از آن پنج قدیم که برآن باور دارد، دوی آنرا حی و فاعل می داند. که این دو خالق و نفس کلی می باشد. رازی در پویه هستی بدین باور است که : « خالق تام الحکمت و عقل تمام و محض است و سهو و غفلت براو راه نمی یابد.» 57

این مساله یعنی مبرا بودن واجب الوجود از سهو و خطا در ذات خویش بنیاد تفکرات مذهبیهون را لرزاند، زیرا این اصل ادعای پیشوایی و امامت را نفی می کند. زیرا ادیان و مذاهب که هر کدام احکام و شرایع خویش را نزولی میدانند و به مبدأ واحد هم مشترکا اشاره دارند، در عین حال در تخالف و تضاد و ستیز هستند و احکام و شرایع آنها متضاد همدیگر است و هر کدام چنانکه حضرت رازی تصریح داشته خود را برحق می شمارند، که این تضاد و تقابل ادیان و مذاهب، خود ناقض یک واحد مرکزی عقل می گردد، زیرا عقل کامل و عقل کل نمی تواند مرتکب سهو و خطا شود، خداوند همانگونه که زکریای رازی به وجود پاک و منزّه او باور دارد از هر گونه سهو و خطای بری هست. ارایه ی شناخت خداوند برپایه عقل و خرد است که بوریا بافان مذهب را وادار به مخالفت با عقل و خرد می نماید و فلسفه و علم را کفر می شمارند، تا اصل پیشوایی و امامت را حفظ نموده باشند و مردم را در تعبد و بردگی برون از حوزه خرد و آزادی نگهدارند.

به قول معروف : «عالمان دین همواره در هر دینی که بوده اند جدال منطقی در امر دین را تحریم کرده و از مردم می خواستند که هر چه رهبران دینی می گویند، تعبداً (برده وار) گردن نهند و در امر دین چون و چرا نکنند و با مجادلات کلامی شان دینداران را نسبت به دین خدایی به شک و تردید نیندازند، برای آن بوده که مردم به این نکات منفی پی نبرند و از ارزش های دین روگردان نشوند.» و ازینرو با خرد و عقل دشمنی می ورزند بطوریکه گفته آمد، این تیمیه، در العقیدت الحمویة الکبری نوشت : مومن پاک دین نباید در برابر خرد سرفرود آورد.

درحالیکه خردمندان مانند زکریای رازی به این ایمان داشتند، که خداوند را جز از راه خرد نمی توان شناخت و معتقد بودند که خرد، خود پرتوی از نور اوست چنانکه حضرت رازی می فرمایند : « حیات (انسان) از او چون نور از خورشید فیضان می کند. (و در مورد نفس کلی حضرت رازی می گوید) : از نفس کلی نیز حیات مانند نور پراکنده می شود و او بنا به خواست صانع بهیولی تعلق جست و بر اثر این تعلق بصورت های گوناگون با او ترکیب شد و از این انواع تراکیب سموات و عناصر و اجسام حیوانات بوجه اکمل پدید آمدند. سپس خالق برنفس افاضه، عقل کرد و عقل را از جوهر الهیت خود سوی مردم عالم فرستاد تا نفس را درهیکل آدمی از خواب گران برانگیزد و بدو بنماید که این عالم جای او نیست و تا در عالم هیولانی است رهایی از آلام متصور نمی باشد و چون نفس از این حقیقت آگهی یافت و دانست که در عالم خاص خویش یعنی عالم علوی راحت باز رسد بدان مشتاق و از جهان برحذر خواهد شد و بعد از مفارقت سوی آن جهان عروج خواهد کرد و ابدآلبد در آن باقی خواهد ماند. اما نفس بدین مقام نرسد مگر از طریق فلسفه و هر کس فلسفه بیاموزد و عالم خویش را بشناسد و کم آزار باشد و دانش آموزد از این شدت رهایی یابد و دیگر نفوس درین عالم چندان باقی می مانند تا هر نفی در هیکل مردی فلسفی سمت تهذیب یابد و قصد عالم خویش کند و چون تمام نفوس بشر بدین مرحله رسیدند و همه به نفس کلی باز شدند عالم امکان راه نیستی گیرد و هیولی از بند صورت گشاده شود و بدان حال باز گردد که در روز ازل بوده است.» 58

و بدینگونه چنانکه گفته شد حضرت رازی انفعال هیولی اولی از خالق و نفس کلی که حی و فاعل اند و موقعیت زمان و مکان را نه حی و نی فاعل و نه منفعل اند، به اثبات رسانیده و درک این موضوع را متکی بر عقل و خرد که از آن به عنوان فلسفه نام می برد مربوط می داند. این رشد (ابوالولید محمد بن احمد بن رشد) که مانند حضرت رازی طبیب و فیلسوف بود در قرن پنجم هجری بود در تایید عقیده رازی می گوید : « دین فیلسوف و متفکر، دین عقل و برهان است که بوسیله آن میتوان به مدارج عالی رسید و سرانجام در زندگی و ازلیت عقل فعال شرکت جست، این رشد هم مانند رازی با فقهای قشری موافق نبود. همانطوریکه آنان نیز دشمن بی امان او بودند.» 59

این نکته قابل یاد آوری است که در باب فضیلت نفس و فضیلت جسم بین حضرت رازی و حضرت ابوالحسن شهید بلخی مناظراتی بوده است که عقیده شهید بلخی در کتاب صوان الحکمت ابوسلیمان منطقی بوده که از آن اختصاری بدست است و آن اختصار را داکتر ذبیح الله صفا به نقل از رساله فلسفیت لابی بکر محمد بن زکریای رازی گردآورنده (پول کراوس) در تاریخ ادبیات در ایران نقل نموده است. و هم بنابر منابع تحقیقی، حضرت رازی نیز بر رد نظریات شهید بلخی کتبی نوشته است.

شهید بلخی تاکید بر لذت نفس دارد در حالیکه به عقیده حضرت رازی: « لذت امری وجودی نیست و عبارت است از بازگشت به حالت طبیعی بعد از خروج از آن و یا رهایی از الم. رازی معتقد است که باید از لذات جسمانی بیش از آنکه حاجت جسم بدان هاست چشم ببوشیم و باید هم خود را مصروف تشبه بخداوند از طریق علم و عدل کنیم. » 60

به نظر رازی کمال مطلوب که در پی آن رهسپاریم، تحصیل لذت جسمانی نیست بلکه طلب علم به کار داشتن عدل است... خواهش نفس سرکش و طبع حریص ما را به بدنبال لذات آتی می کشد، لیکن عدل، برخلاف ما را از طی این طریق نهی می کند و به اموری شریفتر می خواند. « 61

عدل در لذت زندگی همان اندیشه حضرت زرتشت بوده که بعد بوسیله مزدک این اندیشه زیر شعار عدم انحصار لذایذ از سوی زورمندان و حریصان شمشیر بدست، و همه خوبی های لذایذ برای همه و مال همه مطرح گردید. که تنها در مورد زن به مثابه بهترین لذت و زیباترین نعمت خداوندی که اربابان حریص که برای بدست آوردن و انحصار آن هزاران ترفند مذهبی ساخته بودند، به خروش آمدند و مدعی شدند که مزدک زن را هم اشتراکی می خواهد. در حالیکه مزدک بزرگ می گفت نباید اولاً زن را کنیز شمرد و ثانیاً در تصرف آن بی عدالتی نمود که یکی صاحب دهها و صدها و هزارها کنیز باشد و دیگری نتواند به یک زن دسترسی پیدا نماید. بجای غضب جابرانه ای این موجود انسانی و لذت آفرین باید به آنها اختیار و آزادی داد تا هر کدام مرد زندگی خود را داشته باشد و هر مردی صاحب زن گردد. اما این مرد شریف در تقابل با ادیان قرار داشت. به همین لحاظ است که حضرت زکریای رازی روی عدل تاکید می ورزد و عدل را زمانی ممکن می شمارد که خرد به سراغ انسان آید و ارشادات پیشوایان و امامان را خلاف عدل و عقل می شمارد. تاکیدی که « ابوالعلای معری فیلسوف و شاعر نابینای عرب یک قرن و نیم پس از رازی در اشعار خود اشاره می کند که: « عقل بهترین پیشوا است و با وجود این، نیازی به امام نیست و می گوید احکام مختلف پیغمبران موجب بروز عداوت های فراوان شده است. » 62

باید اعتراف نمود که کاوش و دریافت ژرفای بینش فلسفی رازی و نمایش و بیان آن بگونه سزاوار از حد و صلاحیت این قلم نیست بل کاری فیلسوفان و پژوهشگران مسایل فلسفی است.

حضرت رازی پانزده سال شب و روز را صرف تالیف جامع کبیر (همان حاوی) نموده است. « ابن ندیم در الفهرست در شرح حال رازی از قول یکی از مشایخ ری می نویسد: « مردی است کریم و نیکوکار، نسبت به مردم و به فقیران و بیماران به اندازهٔ مهربان و با رأفت است، که مقرری کلانی برایشان برقرار داشته و به پرستاری و عیادت آنان می رود. و باز می گردد، هیچ وقت از کتاب و نسخه برداری، رازی جدایی نداشت، کمتر وقتی بود که بروی درآیم و وی را مشغول باستساح یا مسوده و یا پاکنویسی بینیم. » رازی عاشق بی قرار دانش بود چنانکه در سرگذشت او می نویسند: از فرط علم دوستی چراغ خود را بروی دیوار می نهاد و کتاب خود را بروی آن دیوار تکیه می داد و به خواندن می پرداخت تا اگر خواب او را درریاید، کتاب از دستش بیفتد، او بیدار شود و به مطالعه خود ادامه دهد... » 63

داکتر مهدی محقق در کتاب فیلسوف ری از رسالات او در دو صفحه و نیم نام می برد. « 64

حضرت زکریای رازی وقتی در رد (ابوبکر حسین تمار) که کتاب الطب الروحانی را به نقد و نفی میگیرد. حضرت رازی به پاسخ او کتاب (فی نفی الطلب الروحانی علی بن التمار) را می نویسد. که فصل نخست کتاب را در فضیلت و ستایش عقل و خرد اختصاص می دهد، کاریکه چند سال بعد حضرت فردوسی بزرگ وقتی می خواهد قرآن عجم یعنی شاهنامه را بعد از شهادت دقیقی خردمند ادامه داده و به انجام برساند، آغاز را مانند رازی با ستایش خرد قرار میدهد. وقتی ستایش خرد را

از سوی رازی و بعد در شاهنامه به بازخوانی می‌گرفتم بیاد آن (سرود کهن جامیکایی) افتادم که چه سوگمندان گفته بود :

« دو درخت تناور در دو کرانه رود

دست نیایش برآسمان بلند کرده اند

هر دو از یک رود بار آب می‌نوشتند

مرغان مهاجر گاهی برشاخه بی این و گاهی برشاخه بی از آن می‌نشینند.

ریشه های آنها در زرفای رود در آغوش هم فرورفته اند

اما خدایا!

چرا آنها رویاروی با هم سخن نمی‌زنند؟ « 65

پس از خواندن سرود با خویش گفتم :

ای خردمند شاعر جامیکایی ! مخاطبت در سرزمین من می‌تواند ، پور سینا ، ابونصر فارابی ،

شهید بلخی ، ناصر خسرو یمگانی و فخر رازی باشد. اما زکریای رازی و فردوسی برابر هم از

سکوی خرد سخن گفته اند.

برای اینکه همگونی بینش این دو ستاوند نشین خرد و هم روزگار را به یقین گفته باشیم نخست

ستایش خرد را از حضرت زکریا رازی به اختصار به خوانش می‌گیریم که آنحضرت خرد را در

فصل اول کتاب فی افص الطب الروحانی علی بن التمار چنین به ستایش می‌گیرد. « آفریدگاری که

نامش بزرگ باد ، خرد را از آن به ما ارزانی داشت که به مددش بتوانیم در این دنیا و آن دیگر ، از

همه بهره‌هایی که وصول حصولش در طبع چون مایی و دیعت نهاده شده است بهره‌مند گردیم. خرد

بزرگترین مواهب خدا بر ماست و هیچ چیزی نیست که در سود رسانی و بهره‌بخشی بر آن سرآید. با

خرد بر چارپایان برتری یافته ایم... با خرد بدانچه ما را برتر می‌سازد و زندگانی ما را شیرین و

گوارا می‌کند ، دست می‌یابیم و بر خواست و آرزوی خود می‌رسیم ، به وساطت خرد است که

ساختن و بکار بردن کشتی‌ها را دریافته ایم. چنانکه بر سرزمین‌های دور مانده ای که بوسیله دریا

ها از یکدیگر جدا شده اند واصل گشته ایم. پزشکی با همه سودهایی که برای تن دارد و تمام فنون

دیگر که برای ما فایده می‌رساند ، در پرتوی خرد ما را حال آمده است. با خرد به امور غامض و

چیزهای که از ما ، نهان و پوشیده بود پی می‌برده ایم. به شکل زمین و آسمان ، عظمت خورشید

و ماه و دیگر اختران و ابعاد جنبشهای آنان دانسته ایم... بروی همین خرد چیزی است که بی آن

وضع ما همانا وضع چارپایان و کودکان و دیوانگان خواهد بود ، خرد است که به وسیله آن افعال

عقلی خود را پیش از آنکه بر حواس آشکار شوند تصور می‌کنیم و از این رهگذر آنان را چنان در

می‌یابیم که گویی احساس‌شان کرده ایم ، سپس این صورت‌ها را در افعال حسی خود نمایان می

کنیم و مطابقت آنها را با آنچه پیشتر تخیل و صورتگری کرده بودیم پدیدار می‌سازیم.

چون خرد را چنین ارج و پایه و مایه و شکوهی است سزوار است که مقامش را به پستی نکشائیم ،

از پایگاهش فرود نیاوریم ، و آنرا که فرمان رواست ، فرمان بر نگردانیم ، سرور را بنده و فردست

را فرودست نسازیم بلکه همواره به آن تکیه کنیم ، کارهای خود را موافق آن تدبیر کنیم ...

هیچگاه نباید هوی را بر آن چیرگی دهیم... باید هوی و هوس را ریاضت دهیم ... و مجبور

و وادارش کنیم که از امر و نهی خرد فرمان برد اگر چنین کنیم مقام و ارزش خرد بر ما هویدا می

شود و با تمام روشنائی خود ما را نوریان می‌کند. « 66

جاییکه حضرت رازی خرد را فرمانروا می‌ستاید و گوید نباید آنرا فرمانبر سازیم ، توجه به این امر

است که مذهبیین و متشرعین در طول تاریخ سعی نموده اند که از خرد و عقل بهره‌برند و دین را

بر عقل و خرد حاکم بگردانند. چنانکه قبلاً هم گفته شد ، ابن تیمیه در العقیده الحمویة الکبری ذکر

کرده : مومن پاک دین نباید در برابر (خرد) سر فرود آورد. « 67

و یا امام ابومنصور ماتریدی که از کبار ائمه حنیفیه ماورالنهر بود که موسس مذهب ماتریدی که

شاخه از مذهب اشعری به شمار می‌رود ، تمام توجه خود را بر رد عقل و خرد معطوف نموده بود

وسعی کرد تا عقل را محکوم شرع در باور مردم درجا بزند. ماتریدی « ... که قسمت بزرگ از کتاب

خود را اختصاص به اثبات نبوت و رد منکران آن داده است می گوید ، منکران نبوت سه گروه اند : گروهی که صانع را منکران اند ، و گروهی که به صانع مقررند ولی امر و نهی او را انکاری کنند و گروه سوم که به صانع و امر و نهی او اقرار دارند ولی می پندارند ، عقل ، آدمی را از پیغمبر ، بی نیاز می سازد. (که اینجا هدف زکریای رازی و دیگر خردمندان آن روزگار می باشد.م)
 او پس از رد دو گروه اول به رد گروه سوم می پردازد و به تفصیل موارد را که مخالفان او به رهنمایی عقل نسبت می دهند ذکر و به اشارت و تعلیم رسول مستند میدارد ، از جمله تدبیر امور کشاورزی ، انواع حرفه ها ، حفظ از گرما و سرما... او سپس گوید همه آنچه که یاد شد از زبانها و نام ها و حرفه ها و طب و صناعات و راههای بلاد و پرورش چارپایان و چگونگی بکاربردن آنها ، دلیل آشکار است براین که اصول این امور ، وابسته به تعلیم و اشارات است نه به استخراج عقول این امر اختصاص به مذهب اسلام ندارد بلکه در مذاهب دیگر نیز عقول محکوم شرع شناخته شده ...» 68

اما برخلاف خرد ستیزان فرود اندیش ، عقابان فراز آشیان در بلندای ستیغ خرد و هم روزگار و هم ناروزگار با حضرت زکریای رازی موافق اندیشه های او (رازی) بودند ، چنانکه از فردوسی بزرگ اشاره کردیم اکنون می خوانیم از او که قرآن عجم را با نام خدای خرد وستایش خرد می آغازد چنان رازی - چنین :

بدین جایگه گفتن اندر خورد
 که گـوش نیوشنده زوبرخورد
 ستایش کرد را به از راه داد
 خرد دست گیرد بهر دو سرای
 وزویت فزونی و زویت کمیست
 نباشد همی شادمان یک زمان
 که دانا ز گفتار او برخوردار
 دلش گردد از کرده خویش ریش
 همان خویش بیگانه داند ورا
 گسسته خـرد پای دارد ببند
 توبی چشم شادن جهان نسپری
 نگهبان جان است و آن سه سپاس
 کزین سه رسد نیک و بد بی گمان
 و گر من ستایم که یارد شنود
 ازین پس نگو نافرینش چه بود
 ببینی همی آشکار و نهـان
 بگیتی پیوی و به هرکس بگوی
 از آموختن یک زمان نغوی
 بـدانی که دانش نیاید ببن

کنون ای خردمـند وصف خرد
 کـنون تا چه داری بیار از خرد
 خردبـهتر ازهرچه ایزد بـداد
 خرد رهنمای و خرد دلـگشای
 او شادمـانی و زویت غمیست
 خرد تیره و مرد روشـن روان
 چه گفت آن خردمند مرد خـرد
 کسی کو خرد ندارد ز پـیش
 هشیوار دیوانه خـواند و را
 ازویی بهر دو سـررای ارجمند
 خرد چشم جانست چـون بنگری
 نخسـت آفرینش خرد را شناس
 سه پاس تو چشم است وگوش و زبان
 خرد و جـان را که یارد ستود
 حکیمـا چو کس نیست گفتن چه سود
 تویی کرده کردگـزار جهان
 بگـفتار داندگان راه جوی
 زهردانشی چـون سخن بشنوی
 چـو دیدار یابی بشاخ سخن

ملاحظه می شود که هر دو صدر نشین ستاینده ی خرد را مفاهیم و مقولات و برداشت ها چنان همگونی و هم پیمانی است ، که بدون شک گویی شراب زندگی بخش خرد را یکی از جام بلورین نثر در کام تشنگان چون آب حیات می ریزد و دیگری از ساغر زمرد سایی نظم. برای تصدیق این قول از کل به یک جز اکتفا می نمایم بدینگونه که حضرت رازی می گوید : آفریدگار که نامش بزرگ باد. خرد را از آن به ما ارزانی داشت که به مددش در این دنیا و دیگر ... از همه بهره های آن بهره مند گردیم. و در همین معنی حضرت فردوسی میگوید :

و بدین گونه همگونی بینش هر دو فرزندان را یکسان در می یابیم که هر دو به یک روش استدلال دارند. که این خود نمود از تاثیر مقدم بر موجز از یک سو و از طرف دیگر پرواز عقابان با عقابان و زاغان با زاغان را در مسیر تاریخ نشان میدهد.

حضرت رازی بگونه که همه محققین اعتراف دارند بسیار ترین کتب و رسایل و نوشته ها را دارا بوده است. و هرگز جز تحقیق و نوشتن و مداوای مردمان به فکر بدست آوردن آفتابه لگن زرین و یافتن کنیز تن سیمین به بهای بوسیدن پاب امیرالمومنین نبوده است. بطوریکه خود در کتاب (سیرت فلسفی) خویش در شرح حال خود می نویسد: « هیچگاه به عنوان مرد لشکری یا عاملی کشوری به خدمتی سلطانی نه پیوسته ام و اگر در صحبت او بوده ام از وظیفه طبابت و منادمت قدم فراتر نگذاشته ، هنگام ناخوشی به پرستاری و اصلاح امر جسمی او مشغول بوده ، و در وقت تندرستی به موانست و مشاورت او ساخته ام و خدا آگاه است که در این طریقه ، جز صلاح او و رعیت ، قصد دیگری نداشته ام ، در جمع مال دستخوش حرص و آز نبوده و مالی را که به کف آورده ام بیهوده برباد نداده ام ، با مردم هیچوقت به منازعه و مخاصمه برنخاسته و ستم در حق کسی روا نداشته ام بلکه آنچه از من سرزده خلاف این بوده ، حتی غالب اوقات از استیفای بسیاری از حقوق خود نیز گذشته ام... اما علاقه من به دانش و حرص و اجتهادی را که در اندوختن آن داشته ام ، آنان که معاشر من بوده اند ، میدانند و دیده اند که چگونه از ایام جوانی تا کنون عمر خود را وقف آن کرده ام. تا آنجا که اگر چنین اتفاقی می افتاد که کتابی را نخوانده و یا دانشمندی را ملاقات نکرده بودم تا از این کار فراغت نمی یافتم به امر دیگری نمی پرداختم و اگر هم در این مرحله ضروری عظیم در پیش بود تا آن کتاب را نمی خواندم و از آن دانشمند استفاده نمی بردم از پای نمی نشستم و حوصله و جهد من در طلب دانش تا آن حد بود که دریک فن بخصوص به خط تعویذ (یعنی خط مقرمط و ریز) بیش از بیست هزار ورقه چیزی نوشته و 15 سال از عمر خود را شب و روز در تالیف جامع کبیر (همان حاوی) صرف کرده ام.» 69

از مهمترین کتاب های حضرت رازی ، سیرت الفلسفیه ، نفص الادیان ، مخاریق الانبیا ، الطب روحانی ، القوانین الطبیعیة فی الحکمت الفلسفیه ، مقالت فی ما بعد الطبیعه و قطاعاتی از کتاب اللذت ، العلم الالهی ، القول فی القدماء ، الخمست ، القول فی الهیولی ، القول فی الزمان و المكان ، القول فی النفس والعالم . « 70 می توان نام برد که قسماً باقی مانده است اما بیشترین آثار این خردمند بزرگ جامعه بشری را خردستیزان عرب و متعربه ها از بین برده اند.

بیشترین معارضان زکریای رازی را اهل تشیع و اسماعیلیه تشکیل میداد. زیرا حضرت رازی در کتاب مخاریق الانبیا به رد مساله نبوت پرداخته است و چون با تصنیف مساله نبوت مساله امامت

نیز سست می شود، « 71

اهل تشیع و اسماعیلیه بیشتر از دیگری فرق مذهبی در مقابله با رازی قرار گرفتند از جمله حمیدالدین کرمانی مشهور به حجت العراقین که از بزرگان دعوات اسماعیلیه بود ، و بعد ها هم ناصر خسرو و قبادیانی است که تقریباً بیشترین موضوع کتاب زادالمسافرین خویش را در رد نظریات خردگرایانه رازی بنابر تمایل که بر فاطمیه داشت نوشته است. اما ، با خوانش زاد المسافرین ، جویندگان حقیقت می توانند بسیاری از فریضه های علمی رازی را دریابد، زیرا ناصر خسرو برای رد نظریات آن مرد خرد نقل و قول های از کتاب او جمع آوری و ذکر نموده است که همین مسئله ارزش کتاب زادالمسافرین او را بالا برده است.

آنگونه که مصطفی راوندی می نویسد: « با مرگ رازی حرکت الحادی یعنی دوره رونق و کمال آن خاتمه می یابد.» 72

در اینجا منظور از حرکت الحادی عبارت از بینش های علمی و فلسفی برپایه ای جهان بینی های مادی است. حضرت ابوبکر محمد بن زکریای رازی آنگونه که از قول رسالت البیرونی در (فی فهرست کتاب محمد بن زکریای الرازی) می نویسد: « (در شهر ری پنج روز گذشته از شعبان 313) پدرود حیات می گوید که (عمرش در این وقت بتاریخ قمری شصت و دوسال و پنج روز و

بتاریخ شمسی شصت سال و دو ماه بود ، اکثری از تاریخ نگاران می نویسند که (رازی اواخر عمر از کثرت مطالعه و تحریر و تجارب کیمیای با آبریزی چشم و سپس به کوری دچار شد) « 73 اما محققین و پژوهشگران معاصر علت نابینایی این مرد سترگ تاریخ بشری را بر علاوه کثرت مطالعه و تحریر ناشی از ستمگری خلیفه مسلمین در حق این راد مرد میدانند. ابن وراق در کتاب اسلام و مسلمانی می نویسد : « فلسفه سیاسی رازی آن بود که اگر افراد انسان از ترور شدن بوسیله قوانین و مقررات مذهبی و یا فشار های نابجای (خلفا) در امان باشد ، می توانند در یک جامعه امن و آسوده بسر برند.... بنا به باور رازی ، افراد بشر تنها از راه فلسفه و خرد می تواند به زندگی آسوده و مطلوب دست یابند و نه مذهب.

رازی باور داشت که علم و دانش نسل به نسل پیشرفت بیشتری خواهد داشت. اگرچه پیروزی های رازی در پیشرفت های علمی ، نقش کار سازی داشت و او در فرگشت های علمی زمان خود ، از مرز های موجود ، با گشاده مغزی قابل ستایش معتقد بود ، روزی فرا خواهد آمد ، که مغز های علمی والا تری ، تمام دست آورد های علمی آن زمان را پشت سر خواهد گذاشت و به پیشرفت های علمی مهمتری دست خواهند یافت. با توجه به آنچه که در بالا نسبت به معتقدات رازی گفته شد ، تردیدی نیست که او در تمام سده های میانه ، از همه اروپائیان و مسلمانان ، سخت تر به دین و مذهب انتقاد وارد کرد است. بخش مهمی از آثار دین ستیز رازی یا از بین رفته و یا کمتر برای خواندن مردم در دسترس بوده ، با این وجود با توجه به ماهیت آنها می توان گفت که در زمان رازی ، نرمش پذیری در برابر دین ستیزی و آزاد اندیشی های مذهبی بیشتر از سایر دوره ها و مکان ها بوده است.

سرانجام ، رازی این بزرگ اندیشمند همه زمان ها نتوانست از دست خشک اندیشان و خلیفه ستمگر زمان (المقتدر بالله) جان سالم بدر ببرد. او را بدستور خلیفه عباسی دستگیر کردند و نزد وی بردند. خلیفه نابخرد و کوتاه اندیش ، دستور داد آنقدر کتابش را پرسرش بکوبند تا یا سرش شکسته شود یا کتاب. ماموران خلیفه ، آنقدر کتاب این بزرگ اندیش مرد را به سرش کوبیدند تا وی نابینا شد. و پس از آنکه رازی نیروی بینایش را از دست داد . چشم پزشکی حاضر شد ، چشمان وی را درمان کند. ولی رازی از پذیرش پیشنهاد او خود داری کرد و گفت : من از این دنیا به اندازه کافی دیده ام و نیازی ندارم که آنرا بیشتر به بینم. رازی پس از مدت کوتاهی از جنایت که خلیفه عباسی در باره اش مرتکب شد بود ، جان سپرد. « 74

جنایت خلیفه عباسی در مورد رازی بزرگ پژوهشگر نامی ایران شجاع الدین شفا نیز تایید نموده می نویسد : « رفتاری که با دو تن از نوابغ دانش ایران و دنیای اسلامی و تاریخ بشریت ، یعنی زکریای رازی و ابوعلی سینا صورت گرفت نمودار گویایی از تضاد همیشگی دانش و تعصب مذهبی است. زکریای رازی ، این بزرگترین پزشک تاریخ اسلام ، به روایت برخی از تاریخ نگاران در سنین پیری بر اثر آنکه کتابهای او را بر سرش کوبیدند بینایی خود را از دست داد. « 75

« رازی در باره زندگی پس از مرگ سکوت کرده و مانند اپیکو کوشش می کند ، ترس از مرگ را به وسیله نیروی خرد کاهش بدهد. عقیده رازی درباره مرگ در چکامه ای که او در سن سالخوردگی سروده ، به شرح زیر کوتاه شده است : براستی که من بدون اینکه بدانم - نابود می شوم.

زمانی که مرگ دستش را روی قلبم می گذارد ،
و در گوشه هایم زمزمه می کند که باید بروم

من نمی دانم به کجا خواهم رفت

من نمی دانم ، هنگامی که روحم از خانه تباه شده ی گوشتی اش

خارج می شود ، کجا خواهد خفت. « 76

منابع و مأخذ

- 1 - تاریخ ادبیات در ایران ، تألیف داکتر ذبیح الله صفا ، ص 204
- 2 - تاریخ اجتماعی ایران ، تألیف مرتضی راوندی ، جلد دهم ، ص 230 - 231
- 3 - همانجا ، جلد دوم ، ص 234 - 235
- 4 - همانجا جلد دهم ، ص 136
- 5 - همانجا ، ص 165
- 6 - همانجا ، ص 166 - 167 - 168
- 7 - همانجا ، ص 170 - 171
- 8 - همانجا ، ص 330
- 9 - حلاج ، علی میرفطروس ، ص ، 116 - 117
- 10 - تاریخ ادبیات در ایران ، داکتر ذبیح الله صفا ، جلد یکم ، ص 290 - 291
- 11 - تاریخ ایران بعد از اسلام ف داکتر حسین زرین کوب ، ص 174 - 175
- 12 - حکمت خسروانی ، هاشم رضی ، به نقل از تبلیس تألیف ابوالفرج ابن جوزی ترجمه ی علی رضا ذکاوتی قراگرو ، ص 34 - 35
- 13 - حکمت خسروانی ، هاشم رضی ، به نقل از کتاب احوال و آثار عین القضاة ابوالمعالی عبدالله به محمد بن علی بنالحسن بن علی المیانجی ، تألیف داکتر رحیم فرمبندش ، ص 92
- 14 - همانجا ، به نقل از کتاب انسان الکامل عزیز الدین بن محمد نسفی یکی از مشاهیر عرفانی قرن هفتم افغانستان که در شهر نخشب از توابع تخارستان میزیسته و بعدا به بخارا بوده است.
- 15 - همانجا ، ص 130 ، به نقل از کتاب تبلیس از ابوالفرج جوزی
- 16 - تاریخ ادبیات در ایران ، جلد اول ، ص 105
- 17 - حکمت خسروانی ، ص 719
- 18 - قرآن ، ترجمه بهالدین خرمشاهی ، آیه 79 سوره النساء
- 19 - مرتضی راوندی ، تاریخ فلسفه ایران ، ص 202
- 20 - همانجا
- 21 - ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، جلد اول ، ص 25 - 22
- 22 - همانجا ، ص 81 - 82 - 83
- 23 - همانجا ، ص 55 - 56 - 57 - 58
- 24 - همانجا ، ص 289 ، به نقل از الفهرست ابن ندیم ، ص 416
- 25 - همانجا ، ص ، 290 - 291 ، به نقل از طبقات الامم ، چاپ بیروت ، ص 33
- 26 - علی میر فطروس ، حلاج ، ص 216 و تذکرت اولیا شیخ عطار نیشاپوری ، ص 2
- 27 - همانجا ، ص 131
- 28 - تاریخ اجتماعی ایران جلد دهم ، تاریخ فلسفه ایران ، ص 291
- 29 - تاریخ ادبیات در ایران ، داکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول ، ص 291
- 30 - حکمت خسروانی ، هاشم رضی ، ص 67
- 31 - تاریخ اجتماعی ایران ، مرتضی راوندی ، جلد دهم ، ص 188
- 32 - همانجا ، ص 188 - 189
- 33 - همانجا ، ص 155
- 34 - همانجا ، ص 134
- 35 - همانجا ، ص 134
- 36 - تاریخ ادبیات در ایران ، جلد اول ، ص 290
- 37 - همانجا ، ص 135

- 38 - قرآن آیه 3 سوره النساء
39 - پس از هزار و چهارصد سال ف شجاع الدین شفا ، 542 - و افغانستان بعد از اسلام ،
عبدالحی حبیبی ، ص 617
40 - ا ، ی پطروشفسکی ، اسلام در ایران ، ص 244 - 225
41 - 23 سال رسالت ف علی دشتی ، ص 530
42 - مروج الذهب و معادن الجوهر ، ابوالحسن بن حسین مسعودی ، جلد دوم ، ص 530
43 - تاریخ ادبیات در ایران ، جلد اول ، ص 286
44 - تاریخ اجتماعی ایران ، مرتضی راوندی ف جلد دهم ، ص 136
45 - تولد دیگر ، شجاع الدین شفا ، ص 214 - 215
46 - اسلام و مسلمانی ، ابن وراق ، ص 514 - 515
47 - تاریخ اجتماعی ایران ، رواندی ، جلد دهم ، ص 137 - 138
48 - اندیشه های ایرانی ، نوشته ابوالقاسم پرتو
49 - تاریخ ادبیات در ایران ، داکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول ، ص 292
50 - حلاج ، علی میر فطروس ، ص 117
51 - تاریخ ایران زمین ، حسین خنجی ، از سایت ایران تاریخ ص 206 - 207
52 - فلسفه زرتشت ، داکتر فرهنگ مهر ، ص 29
53 - سیر حکمت در اروپا ، جلد اول ، محمدعلی فروغی ، ص 116
54 - جلد دوم ، ص 32 - 37
55 - تاریخ اجتماعی ایران ، نررضی راوندی جلد دهم ، ص 134 - 135
56 - سیر حکمت در اروپا ، جلد دوم ، ص 63
57 - تاریخ ادبیات در ایران ، جلد اول ص 291
58 - همانجا ، ص 292
59 - تاریخ اجتماعی ایران ، راوندی ، جلد دهم ص 363
60 - تاریخ ادبیات در ایران ، داکتر ذبیح الله صفا ، باب دوم فصل سوم ص 193
61 - تاریخ اجتماعی ایران ، جلد دهم ، ص 141 - 142
62 - همانجا ، ص 143
63 - همانجا ، ص 141
64 - همانجا ، ص 141
65 - نبردبان آسمان ، واصف باختری ، ص 91
66 - تاریخ اجتماعی ایران ، راوندی ، جلد دهم ، ص 138
67 - تا به 72 همانجا ، صفحات 139 ، 139 ، 141 ، 141 ، 137 ، 65
73 - تاریخ ادبیات در ایران ، داکتر ذبیح الله صفا ، جلد اول ، ص 290
74 - اسلام و مسلمانی ، ابن وراق ، ص 515 - 516
75 - تولد دیگر - ص 418
76 - اسلام و مسلمانی ، ابن وراق ، ص 513